



شماره سی ام، سال اول، دوره دوم، ۲۷ اسفندماه ۱۳۸۸
گازانه سیاسی تبلیغاتی کارگران کمونیست ایران

مملو از خیز و افت!

رامین رحیمی

می گویند که در مبارزات سیاسی - اجتماعی، هر چه شعارها و اهداف برای حکومت قابل قبول تر و برای مردم قابل وصول تر باشد، تعداد وسیع تری را به میدان مبارزه خواهند کشید. با تکیه به این اصل است که کمونیست های انقلابی را مورد تهمت قرار می دهند که با طرح اهداف دراز مدت تری که برای مردم بصورت فوری قابل قبول و هضم نیست، و دارای جنبه طبقاتی داشته و عمومی نمی باشد، باعث ایجاد تفرقه و انشعاب در صفوف "مردم" می شویم و ایشان را از جنبش ضد استبدادی تمام خلقی روی گردان می کنیم. این انتقادات تا حدی جلو می رود که ما را متهم به آن می کنند که در عوض تحکیم مبارزه علیه حکومت استبدادی، نیروهای اپوزیسیون را آماج انتقادات خود قرار داده ایم و باعث تضعیف جنبش متحدانه ی ضد استبدادی گشته ایم. اما، آیا این اتهامات صحت دارد؟

با نگاه به عملکرد چند ماهه ی اخیر خواهیم دید که چگونه "کارگران کمونیست ایران" از همان لحظه ی آغازین این مبارزات، یعنی از ساعات اولیه صبح ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ که دانشجویان و جوانان ما اعتراضات ضد استبدادی را به مرحله عمل مستقیم کشاندند، ما و نیروهای مان در کنارشان بودیم و کلیه عناصر و گروه ها و طبقات اجتماعی و بخصوص طبقه کارگر را به شرکت در این مبارزات متحدانه فرا خواندیم. باز هم با نگاه دقیق تری به این اقدامات و محتوای پیام های ما، خواهیم دید که همواره به مردم درگیر و حاضر در میدان، به رغم اختلاف نظرهای اساسی ای که با رهبری اصلاح طلبان داشتیم به دیده ی همرزم و یار خیابانی نگاه کرده و دوش به دوششان مبارزه کردیم تا آنجا که برای سرکوبگران حکومتی تمایزی بین ما و دیگران وجود نداشت. البته عده ای می توانند اتخاذ چنین روشی را از طرف ما حمل بر تاکتیک مخفی کاری و حفظ خود در زمانی که نیروهای مان بسیار قلیل می باشند، کنند. اما، مسلماً نمی توانند با رجوع به واقعیات، حتی یک مثال از ایجاد افتراق و انشعاب در صفوف مردمی توسط ما بیآورند و یا علت افت جمعیتی در این مبارزات را به عملکردهای ما نسبت دهند. اما، در عین حال این هم صحیح است که لحظه ای از انتقاد به رهبران اصلاح طلب و چپ بورژوازی دست برد نداشته و نقطه نظرات خود را بصورت واضح و روشن به میان مردم برده و انتشار دادیم. با این حساب، آیا می توان ما را متهم به ایجاد تفرقه و تضعیف مبارزات ضد استبدادی نمود؟ البته که نه!

بیایم و ببینیم که چگونه می توانند انتقادات ما به رهبران اصلاح طلب را به «ایجاد تفرقه و تضعیف مبارزات متحدانه ضد استبدادی» تعبیر کنند؟ آیا بغیر از آن است که در چند هفته ی اول مبارزات، ما لیبرال ها را به "انحصارطلبی" زیر پوشش ادعای قیومیت منحصرانه ی "جنبش سبز" و شعارهای مردم فریبانه ی "وحدت کلمه" کردیم و با طرح "رنگین کمانی" بودن این جنبش، رهبران انحصار طلب را وادار به پذیرش تنوع اهداف و خواسته های جنبش دمکراتیک ساختیم؟ در صورتیکه در همان زمان، آقای موسوی مردم را به طرد کمونیست ها و انقلابیون از صفوف "سبز" فرا می خواند. کلاهان را صادقانه قاضی کنید، آیا اصرار ما بر تنوع اهداف و خواسته های مردم و دعوتشان به اتحاد در مبارزات ضد استبدادی، به رغم این تفاوت ها، تفرقه افکنانه بود، یا فراخوان آقای موسوی به طرد آن بخش از جنبش که حاضر نبود زیر پرچم "سبز" و رهبری ایشان به میدان بیاید؟ آیا افشای چنین روش مستبدانه ای، می تواند بعنوان مثالی برای «تضعیف جنبش متحدانه ی ضد استبدادی مردم» قلمداد شود؟ آیا می توان تلاش های ما را برای تعریف دمکراسی، بمثابه یک نظام سیاسی و اجتماعی ای که از طریق دخالت مستقیم مردم در امور تصمیم گیری و اجرایی حکومتی محقق می شود، هنگامیکه رهبران اصلاح طلب کوشش می کنند تا با نشر مفهوم "دمکراسی" از دیدگاه لیبرالیسم آن را به "آزادی انتخاب حاکمان" محدود کنند، تلاشی برای «ایجاد تفرقه و تضعیف جنبش متحدانه ضد استبدادی» معرفی کرد؟ آیا زمانیکه ما نشان می دهیم استبداد ولایت فقیه در قوانین اساسی و اجرایی جمهوری اسلامی نهادینه شده است و با طرح «گنجایش دمکراتیک قانون اساسی جمهوری اسلامی» مخالفت می کنیم، در حال «تضعیف مبارزات ضد استبدادی مردم» هستیم یا کسانی که ایشان را به تمکین در برابر این قوانین دعوت می کنند؟ آیا تشویق مردم در پیگیری خواسته ها و اهداف ضد استبدادی شان به رغم سرکوب های وحشیانه ی نیروهای پلیسی-نظامی «تضعیف مبارزات ضد استبدادی مردم» است، یا رهنمود اصلاح طلبان مبنی بر تمکین مطلق به قوانین استبدادی حکومت اسلامی تحت عنوان "تاکتیک عدم خشونت"؟ پس می بینیم که "کارگران کمونیست ایران" تنها زمانی به افشاگری از اپوزیسیون اصلاح طلب اقدام می کنند که رهبران اصلاح طلب و بورژوازی چپ "جنبش سبز" در موضع مشترکی با حکومت استبدادی قرار می گیرند. و چنین افشاگری ای نه تنها باعث تضعیف مبارزات متحدانه ی ضد استبدادی نمی شود، بلکه به عکس، باعث

مطالب این هفته

* مملو از خیز و افت! - رامین رحیمی

* آغاز ضد انقلاب (فاجعه ی

کرونشات در سال ۱۹۲۱) - جریان

کمونیست بین المللی، برگردان:

بهروز نوایی

* سرمایه دار مورد علاقه کاسترو -

راشل پالفر، برگردان: س.شایان

* بازگشت سیا به دانشگاه های

، Counter Punch آمریکا -

برگردان: م.مینایی

معرفی "جریان

کمونیست بین

الملل"

Internationalist Communist Current

اساس نظرات

و

ایدلژی جنبش ضد

جهانی سازی دمی

است برای طبقه کارگر

آگاهی مردم نسبت به ماهیت مشترک لیبرال ها و مستبدین شده و مبارزات ایشان را قاطع تر و قوی تر می سازد. در عمل هم دیدیم که تعبیر رهبران اصلاح طلب از "اتحاد" و عدم تفرقه در صفوف مردمی چگونه به شکل برگزاری آکسیون مشترکی با نیروهای طرفدار حکومت استبدادی در 22 بهمن ظاهر گشت و به ایجاد تفرقه در صف متحد نیروهای مبارز علیه استبداد انجامید.

اما اینکه چه چیز باعث افت های موقتی و مقطعی در مبارزات انقلابی و ضد استبدادی مردم می شود و اعتراضات را معدودتر و کم شمارتر می سازد، طرح شعارها و اهداف درازمدت طبقاتی از طرف کمونیست های انقلابی نیست. بلکه عدم صداقت رهبران اصلاح طلب در اهداف اعلام شده و عدم پیگیری ایشان در خواسته های دمکراتیک مردمی است. در دور اول مبارزات ضد استبدادی دیدیم که چگونه رهبران اصلاح طلب بر خلاف ادعاهایشان عمل کرده و با تشکیل "راه سبز امید" سعی در بهره برداری جناحی از مبارزات مردمی کردند. و مهمتر آنکه بر خلاف اهداف و خواسته های دمکراتیک مردم، هدف خود را «حفظ نظام جمهوری اسلامی و استفاده از گنجایش دمکراتیک قانون اساسی ولایت فقیه» اعلام نمودند. این عقبگرد سیاسی مصادف بود با شکست تاکتیک برگزاری تظاهرات های روزانه در مناطق حساس حکومتی برای «فشار از پایین و چانه زنی در بالا» که سعی می کرد تا جناح نظامی - امنیتی حکومت را وادار به پذیرش جایگاه اصلاح طلبان در هرم قدرت و ثروت گرداند. چنین اقدامات و شرایطی بود که مردم را نسبت به انگیزه ی رهبری «جنبش سبز» و روش های تجویز شده از طرف ایشان مأیوس نمود و آنها را برای یافتن شیوه های بهتری به تأمل واداشت.

کمونیست های انقلابی، بر خلاف باورهای لیبرالی، که توسط به مراجع و مراکز قدرت و ثروت را روش کار خود قرار می دهند، عمل آگاهانه ی توده ها را عامل تغییر و تکامل اجتماعی می دانند. به همین خاطر است که در حین پیشبرد مبارزات متحدانه در میدان عمل و زدن ضربه های عینی بر ساختار قدرت، هرگز از جنبه های آموزشی این مبارزات غافل نگشته و پیگیرانه به افشای حقایق می پردازند. آنچه که باعث خستگی و ناامیدی مردم می شود، آگاهی ایشان به بی اثر بودن روش های پیشین "مسالمت جویانه" و "درون حکومتی" از سوی اصلاح طلبان می باشد. ایشان، در تجربه ی روزمره خود، با مشاهده ی عقب نشینی های فاحش رهبری اصلاح طلب از اهداف اعلام شده شان و اتخاذ مواضع مسالمت جویانه و بده بستن های حکومتی، هر چه بیشتر به بی اثر بودن راه ها و روشهای لیبرالی و بی کفایتی رهبری اصلاح طلبان پی می برند و تا زمانیکه این نفعی را با اتخاذ آگاهانه ی روش های جدیدتر و مؤثرتری نمی بینند، از میدان مبارزه و اقدام مستقیم دوری می جویند. در حقیقت، افت و خیز مبارزات مردمی در دوران های انقلابی، بیانگر مراحل مختلف و پر پیچ و خم آگاهی نسبی عمومی مردمی است. ایشان در هر گام، با جمع بندی از ضعف های مبارزاتی در گام های پیشین، با نیرویی مضاعف، و قطعیت بیشتری به میدان مبارزه باز می گردند. این را در اولین افت این مبارزات در پایان تابستان امسال تا تظاهرات قدس تجربه کردیم و حضور مجدد مردم را با آگاهی بیشتر انقلابی که در اشکال جدیدتری از سازماندهی مبارزات خیابانی و محتوای شعارها و روش های نوین مبارزاتی شان مستتر بود، شاهد بودیم. دیدیم که چگونه از روز مراسم قدس، نیروهای مبارز با استقلال بیشتری نسبت به گذشته مراکز گردهمایی شان را مشخص کرده و شعارهایشان را تعیین می کردند. و چگونه با تغییر روش مبارزاتی قهارانه در مقابل نیروهای سرکوبگر صف آرای کرده و درگیر می شدند. روش های معترضانه ی ایشان در هر آکسیون نسبت به آکسیون گذشته تغییر کرده و اعتلا می یافت. این استقلال در تصمیم و اجرا و رادیکالیزه شدن شعارها و درگیری ها به حدی بود که رهبران اصلاح طلب را هراسان به آغوش جناح رقیب انداخت. همه روزه، این رهبران بی کفایت در همراهی با امامان جمعه و مسئولین نظامی - امنیتی مردم را از ساختارشکنی منع می کرده و از سرکوب خونین می هراساندند. اما نیروهای مبارز، در هر قدم بی اثر بودن اقدامات سرکوبگریانه و تو خالی بودن تهدیدات حکومتیان را به رخ شان می کشیدند. تا اینکه در عاشورای سرخ چنان قدرت و قاطعیتی از خود نشان دادند که حتی دقلباز ترین عنصر انحصار طلب را نیز وادار به بر کشیدن ماسک "انقلابیگری" کردند. مهدی کروبی چند روز قبل از برگزاری مراسم 22 بهمن بالاخره مجبور به اعلام تمکین از حکم حکومتی خامنه ای گشته و اعلا داشت که ریاست جمهوری احمدی نژاد را به رسمیت می شناسد. این مبارزات قاطع مردم بود که او را نیز وادار ساخت تا ماهیت حکومتی خود را علنی کند. اما بنظر ما، آنچه که اینک مردم را به تأمل واداشته، صرفاً افشای بیشتر ماهیت ضد انقلابی و حکومتی اصلاح طلبان نمی باشد. همچنین، برخلاف برخی تعبیرات مرتجعانه، به دلیل وقوف ایشان به "قدر قدرتی" حکومت اسلامی و "بی تأثیر" بودن مبارزات و کمبود اعتماد به نفس شان هم نمی باشد. در این دور از مبارزات، مردم به بسیاری از ضعف های روش مبارزاتی شان پی بردند. آنها متوجه شده اند که تظاهرات های خیابانی، حتی با چنان قاطعیتی که در روز عاشورای سرخ بوقوع پیوست، برای ساقط کردن حکومت استبدادی و جایگزینی آن با حکومتی دمکراتیک کفایت نمی کند. اینک مردم به دنبال روش های جدیدی از مبارزه می گردند تا بتوانند درگیری نهایی را آغاز کرده و خود را شر حکومت استبدادی رها سازند.

در اینجا است که مسئولیت بزرگی بر شانه ی کمونیست های انقلابی و بویژه کارگران کمونیست ایران قرار می گیرد. دقیقاً در همین مقطع است که ما باید واقعیت مبارزه طبقاتی را برای مردم تشریح کنیم و موضع طبقاتی ایشان را بیادشان بیاوریم. تنها با شرکت ایشان در سازماندهی طبقاتی شان است که می توانند نبرد نهایی را علیه حکومت سرمایه داری آغاز کرده و به پیروزی نهایی برسانند. اینک برای تمامی جامعه روشن گشته است که بدون شرکت آگاهانه ی کارگران در سازماندهی طبقاتی و به کارگیری شیوه های مبارزات انقلابی شان قادر به سرنگونی حکومت استبدادی نخواهند بود. در چنین مقطعی است که بی اعتباری تئوری های بورژوازی راست و چپ در عمل انقلابی افشا می شود و بار دیگر ثابت می گردد که تنها نیرویی که قادر به ثمر رساندن مبارزات علیه حکومت های استبدادی سرمایه داری و دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی می باشد، فقط طبقه کارگر است. این واقعیت آنچنان عیان گشته است که حتی عقب افتاده ترین عناصر سرمایه داری جهانی نیز بدان واقف گشته اند. این اتفاق نیست که عوامل بورژوازی راست و چپ در جنبش کارگری، پس از ماه ها سکوت و سکون به حرکت و تقلا افتاده اند تا این نیروی عظیم را که مدتهاست در کشاکش و اعتراضات صنفی خود دست و پا می زند از پیوستن به جنبش سیاسی باز دارند. و این واقعیت ما را وارد مباحثی می کند که هر يك نیاز به مقاله ای جداگانه داشته و از حوصله این مطلب خارج است.

پیش بسوی انقلاب. پیش بسوی جمهوری شوراها!

فاجعه ی کرونشئات در سال 1921 آغاز ضد انقلاب

منبع: گرایش بین الملل کمونیستی (ICC)
ترجمه از بهروز نوایی

«امروز ما شاهدان توقف تراژیک یک انقلاب اجتماعی هستیم که به علت بی عملی مردمان اروپا در قبال نیروهای آگاه و مسلح ارتجاعی محدود به درون مرزهای ملی ماند. بنابراین این انقلاب به بازی زمانه با دشمن درون و خارج از کشور تنزل یافته است. ما شاهد اشتباهات متعددی بودیم، اشتباهاتی که افشا شده اند و از دیدگاهی آزادی خواهانه حقایق مهمی را بر ملا کرده اند.»

این چیزی بود که ویکتور سرگئی در ماه ژوئن 1921 به عنوان پیش گفتار مقاله اش، "آنارشیست ها و تجربه ی انقلاب روسیه" <1> ارائه کرد. هدف از نگارش این مقاله ترقیب آنارشیست ها به تأیید وجود جوانب مثبت و کارگری در انقلاب اکتبر بود. با این که این مقاله پیش از قیام ماه مارس 1921 در کرونشئات علیه بلشویک ها نگارش یافته بود، اما حتی در مقدمه ای که چند ماه بعد به آن اضافه شد، سرگئی هیچ اشاره ای به آن تراژدی نمیکنند. البته به درستی میگوید که «صحت» نتایج گرفته شده «از پارسال واضح تر گشته اند.» آنچه این نقل قول مشخص میکند این است که محدود بودن "انقلاب اجتماعی" به یک سرزمین دیگر غیر قابل تحمل می شد. نه فقط به علت وقوع کرونشئات، که به گفته ی خود لنین «تابش نوری که واقعیت را روشن می ساخت» بود بلکه همچنین، وقایع کنگره ی دهم حزب (که در آن مواضع "سیاست جدید اقتصادی" (نپ) و ممنوعیت دسته بندی ها (فراکسیونیسم) اتخاذ شد)، و شکست عملیات انقلابی ماه مارس 1921 در آلمان و اتخاذ سیاست جبهه ی سیاسی واحد در طی کنگره ی سوم کمینترن سال 1921، این سال را به سال انحطاط هر دو انقلاب روسیه و جهانی مبدل ساخت. هدف مقاله ی حاضر ارزیابی اهمیت تاریخی آن انحطاط در هشتاد و پنج سال پیش است.

135 سال پیش (این مقاله در سال 2006 نگارش یافته است) کمون پاریس نمونه ای گذرا به آنچه طبقه ی کارگر قادر به دست یافتن اش است بود. نمونه ای از چگونگی مدیریت اجتماعی به وسیله ی خود شهروندان. اما پس از 74 روز این کمون به دست دولت بورژوازی "تی پر" که تحت حمایت قدرت جهانی سرمایه داران بود، به علت محدود شدنش به یک شهر واحد و کشتار بیرحمانه 20,000 کارگرپاریسی طی یک هفته در ماه مه 1871 ساقط شد. در مقابل، تعداد قربانی های طبقه ی حاکم به دست کمون تنها 84 نفر بود. بنابراین نشان داده می شود که ترور سفید طبقه ی حاکمه تعدادش بسیار فزون تر و شیوه هایش بسیار خونناک تر از ترور سرخ طبقه کارگر 135 سال پیش است. همان گونه که مارکس اشاره کرد، محدود ماندن کمون به یک شهر مشکل اساسی کمون پاریس بود. اما مسئله ی پرولتاریای روسیه هم که انقلابش در محدوده ی یک کشور باقی ماند همین بود.

گذشته از همه ی عیوب آن، انقلاب اکتبر 1917 در روسیه همچنان تنها مورد موجود تاریخی ست که در آن کارگران عملاً دولت سرمایه داری را در سراسر کشور سرنگون ساختند. به همین دلیل ما به تحلیل در راستای شناخت از آن ادامه می دهیم. مسئله ریشه ای این است که شرح دهیم چگونه انقلابی که گسترده ترین آزادی ها را برای طبقه ی کارگر و نتیجتاً انسانیت به ارمغان آورد تدریجاً تا سال 1928 به یکی از عظیم ترین حکومت های استبدادی قرن بیستم مبدل گشت. اکنون که با درک عینی (تاریخی) به رویداد هشتاد و پنج سال پیش نظر می اندازیم میفهمیم که سال 1921 نقطه ی عطفی در این مسیر بود که به شکست انقلاب منجر شد. 1921 سالی بود که بحرانی بودنش برای همگان واضح بود. در آن سال بیش از یک میلیون نفر از قحطی جان سپردند و بسیاری دیگر از تیفوس و دیگر بیماری ها تلف گشتند. اعتصابات علیه شورای کمیسر اسهای مردمی (سونارکوم) و طغیان کرونشئات وقایع ناگواری بودند. و به این بدبختی این حقیقت را اضافه کنید که نه فقط انقلابی بین المللی که رهبران بلشویک انتظارش را داشتند بوقوع نپیوست، بلکه شکست عملیات ماه مارس در آلمان نیز همچون ضربه ی چکشی پایین آمد.

وظیفه ی ما در اینجا شرح وقایع به سادگی ترتیب تاریخی آنها نیست، بلکه توضیح اینکه این وقایع برای دوران کنونی ما دارای چه معنی ای می باشد است. ما آگاهییم که انقلابی همچون انقلاب روسیه را در پیش نخواهیم داشت. این بسیار مضحک خواهد بود که انقلابی بخواهد بصورت کورکورانه به تکرار آنچه که در روسیه رخ داد بپردازد. (مانند تروتسکیست هایی که معضل رهبری انقلاب را به گماردن عناصر صادق در پست های استراتژیک تقلیل داده اند). ما باید از تله هایی که خیلی از به اصطلاح مارکسیست ها و انقلابیون در آن گرفتار آمدند حذر کرده و به تجارب گذشته همچون به مثابه دستور عمل نگاه کنیم. ما تنها با وقوف به آنچه واقعاً اتفاق افتاد قادر خواهیم بود که خود را برای مبارزات آتی به آگاهی مجهز کنیم. و اولین قدم در راستای این روند لزوم بحث در مورد اهمیت تاریخی این رویداد ها است.

1918 – 1921

یک سری مارکسیست های آزادیخواه (Libertarian) <2> و آنارشیست ها فریاد میزنند که انقلاب اکتبر مدتها قبل از سال 1921 شکست خورده بود. ما این واقعیت را که قدرت شورایی در خطه ی جمهوری شورایی فدرال سوسیالیست روسیه در اواخر سال 1920 به عنوانی تو خالی تقلیل یافته بود را نفی نمیکنیم (گرچه نمونه های اصیل آن تا سال 1919 وجود داشت) <3>. واقعیت غیر قابل انکار دیگر حضور بیش از اندازه و زیادی روی "چکا" (سازمان امنیت حزب بلشویک) در حین جنگ داخلی بود که به دولتی در درون دولت تبدیل گشته بود. اما ترور سرخ از وجود همین جنگ داخلی ناشی میشد. در ماه نوامبر سال 1917 بلشویک ها ژنرال های تزاری ای را که قول داده بودند علیه ایشان اسلحه به دست نگیرند را رها ساختند. اما نه تنها چند ماه بعد همان ژنرال های تزاری حملات امپریالیست های فرانسه و انگلیسی به روسیه فرماندهی کردند، بلکه کلیه ی کارگران مشکوک به هواداری از بلشویک ها را هم اعدام نمودند. شدت توسل طرفین به ترور در این جنگ طبقاتی به سختی قابل قیاس با یکدیگر بود. مثلاً ببینیم که ژنرال ویلیام اس گریوز خودش چه گزارشی داده

است: «با دقت که محاسبه می‌کنم میتوانم بگویم که در سیبری شرقی در مقابل هر صد نفر کشته شده به دست ضد بلشویک‌ها، آنان (بلشویک‌ها) یک نفر را به قتل رساندند.» <4>

همچنین، ما ادعا نمی‌کنیم که انقلاب تولید را از روابط سرمایه داری آزاد کرده بود. آن قدر میشود گفت که وقتی بلشویک‌ها به قدرت رسیدند اقتصاد کاملاً فلج شده بود. چرا که حداقل 60% صنعت به تولید نظامی اختصاص یافته بود. و این بدان معنی بود که وقوع صلح برابر با بیکاری بود. بنا به مشاهدات ادوارد آکتون: «پس از اکتبر کشور از سقوط اقتصادی همچو مرگی سیاه رنج برد... بیش از نیم میلیون اهالی کارگران به دنبال نان از پایتخت به خارج روانه شدند.» <5>

حتی کارگران شاغل نیز مجبور بودند وقت شان را به یافتن غذا اختصاص دهند و این باعث تضعیف روحیه عمومی در توده‌های مردم بود. تلاش‌های بلشویک‌ها برای افزایش دیسپلین کارگری منجر به انتخاب کردن نمایندگان جدیدی شد که شکایت کارگران را فزونی میبخشید. با این همه تدریجاً حتی خود این کمیته‌های کارخانه راجع به دیسپلین و مقدار تولید کارگران نگران شدند. البته در دیو و شیاطین شناسی آنارشیست - لیبرتاریان‌ها (طرفداران آزادی فردی) این مسئله مسلماً از آنجا ناشی میشد که بلشویک‌ها برنامه ابتکاری خود کارگران در کمیته‌های کارخانه را نیز مانع می‌شدند. اما آنچنان که "اس. اسمیت" در کتاب "پتروگراد سرخ" نشان داد چنین دیدی ساده‌نگری است: «... فرد نمیتواند این اوضاع را همچون پیروزی حزب بلشویک در قبال کمیته‌های کارگری ببیند. از اول کار کمیته‌ها متعهد بودند که هم تولید کالا را تضمین کند و هم زندگی در کارخانه را دمکراتیزه نمایند، اما شرایط صنعتی چنان بود که این دو هدف با یکدیگر در تضاد قرار داشتند.» صفحه 250 و 251

اما جنگ داخلی خسارت‌های بیشتری به انقلاب وارد می‌ساخت. حزب بلشویک در سال 1917 عمده‌تاً یک حزبی کارگری بود. سال 1920 آن کارگران دیروز به مقامات ارتشی، چکا و اداری مبدل شده بودند. تا سال 1922 بیش از دو سوم اعضای حزبی یا یک جور رئیس بودند یا یک جور مدیر. در عین حال مبارزه علیه حملات امپریالیست‌ها و سفید‌های روسیه به قفل گشتن دسته بندی‌ها منجر شده بود. مقدار بحث‌های درون حزبی کاهش یافت و به طور روز افزون موقعیت‌های نمایندگی محلی به دست دبیر محلی حزب پر میگشت که به نوبه‌ی خود برای سازمان‌های بالاتر نماینده تعیین میکردند. بکار گرفتن سانترالیسم دمکراتیک در درون حزب (آنجا که سازمان‌های پائین تر کلیه‌ی سازمان‌های بالاتر را منسوب می‌ساختند) در عمل از هستی ساقط شده بود. تنها چیزی که باقی مانده بود سانترالیسم بود. فقط لازم بود که استالین دبیر حزب شود تا رئیس همه‌ی دبیران منطقه‌ای گردد و کنترل قدرت سراسری را به دست گیرد. البته این واقعه بعداً اتفاق افتاد. وقتی در پی اخراج شدن از فرانسه در ژانویه‌ی 1919 سرگئی به پتروگراد باز گشته بود گزارش داد:

«در حال ورود به دنیایی بودیم که از سرما تا مرگ یخ میزدیم... در مرکز پذیرش به ما نان و ماهی خشک دادند. هیچ کدام مان توی عمرش هرگز چنین تغذیه‌ی مرگ‌باری را تجربه نکرده بود. دخترانی که روسری سرخ به سر داشتند به همراه مبلغین عینکی سوی ما آمدند تا خلاصه‌ی بحران آشوب زده را برای ما بیان کنند: "قحطی، تیفوس و ضد انقلاب همه جا هستند. اما انقلاب جهانی نجات مان خواهد داد.» <6>

و همین باور به انقلاب جهانی بود که در قلوب طبقه‌ی کارگر روسیه، حتی در اوایل سال 1921، یعنی وقتی که این همه در رنج بودند غنچه‌های امید نهاده بود. میزبان‌های جوان از سرگئی راجع به فرانسه می‌پرسیدند که "پرولتاریای فرانسه در انتظار چه تأمل میکند؟" اما، در واقع بیشتر امید اغلب بلشویک‌ها به پرولتاریای آلمان بود.

انترناسیونال سوم (کمینترن)

کل برنامه‌ی بلشویک‌ها را بدون درک مشخصات بین‌المللی آن، نمیتوان فهمید. اصرار در مخالفت قاطع با جنگ یگانه خصلت ویژه‌ی حزب بلشویک، به مثابه تنها حزب بزرگ اروپایی‌ای بود که همراه با مخالفت با جنگ خواسته‌های انقلابی‌ای را مطرح ساخته بود {7}. این بلشویک‌ها بودند که در کنفرانس‌های **زیمروالد و کینتال** موضعی کاملاً جدا از مواضع اکثریت سوسیالیست‌های بی‌عمل و میانه‌رو اتخاذ کردند. و آنچه که بلشویک‌ها در روسیه به قدرت رسیدند آنها دقیقاً با همان سخنی که رفیق روزا لوکزامبورگ (از حزب کمونیست آلمان) گفته بود هم آواز شدند: «مسئله‌ی سوسیالیسم در روسیه مطرح شده. این مسئله در روسیه (به تنهایی) قابل حل نیست.»

لنین در سومین کنگره‌ی شوراها در ژانویه 1918 گفته بود: «خوب مسلماً پیروزی نهایی (یعنی استقرار یافتن) سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است. کارگران و دهقانانی که قدرت شورایی را در دست دارند یکی از واحد‌های ارتش بزرگ جهانی می‌باشند.» {8}

و در ماه مارس یعنی زمان پذیرفتن معاهده‌ی برست - لیتوسک او این مطلب را به این شکل بیان کرد: «حقیقت اجتناب‌ناپذیر این است که بدون انقلاب آلمان ما رو به فنا هستیم.» {9}

در "ترهای آوریل" سال 1917 لنین نیاز به انترناسیونال نوینی برای جایگزینی انترناسیونال دوم که از آگوست 1914 دنباله‌رو امپریالیسم شده بود، مطرح کرد. این خود جنگ بود که زمینه‌ی مادی برای این انترناسیونال را تأمین نمود. کارگران و سوسیال‌دمکرات‌های سابق در قبال دولت‌های خودشان مقاومت بیشتری در پیش گرفته بودند. اعتصابات در وین، در هامبورگ و بریمن و در سرتاسر آلمان باعث تسریع اختتام جنگ جهانی اول بود. وقتی که خبر قیام‌های در وین به مسکو رسید "رادک"، یکی از رهبران بلشویک، مشغول نگارش گزارش از تظاهرات‌های خود بخودی در مقابل کرمیلین بود. او در این گزارش نوشت: «من هرگز با چشم‌های خود چنین وقایعی را ندیده‌ام. کارگران زن و مرد و سربازان ارتش سرخ تا دیر وقت در شب پشت یکدیگر رژه می‌رفتند. انقلاب جهانی سرانجام ظهور کرد. توده‌های مردم گوش‌شان را به شنیدن گام‌های آهنین انقلاب تیز کرده بودند؛ انزوا‌ی ما با پایان رسیده بود.» {10}

این‌ها، اندکی نابهنگام و نارس بود. با این‌که بسیاری از کارگران و سربازان سابق در سرتاسر اروپا به شکل روز افزونی طرفدار ایده‌ی شورایی بودند، اما در اکثر این کشورها این به عامل مستقیم تشکیل احزاب کمونیستی تبدیل نگشت. حتی در جایی مثل آلمان نیز انقلابیون در متمایز ساختن مشخص خود از سوسیالیست‌های میهن پرست افراطی ناکام مانده بودند. با این‌که رفقا روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت دست به تشکیل اتحادیه‌ی اسپارتاکیست زدند و لیکن از ترس منزوی شدن از توده‌های طبقه کارگر همچنان در حزب میانه‌رو "یو. اس. پی. دی." (که شامل کائوتسکی و برنشتاین هم می‌شد) باقی ماندند. همین نوع برخوردشان بود که نه تنها

کارگران را سردرگم نموده بود، بلکه اسپارتاکیست‌ها را از گروه‌های کوچک‌تر، اما با برنامه‌های سیاسی صریح‌تر، همچون بریمان‌چپ و سوسیالیست‌های بین‌المللی (آی. کی. دی.) منزوی ساخته بود. با در نظر داشتن این نکته هم که سوسیال‌دمکرات‌های بصورت علنی با شورا‌های کارگری مخالفت نمی‌کردند اما در پشت صحنه در جهت نابود کردن شان فعال بودند، بدین مفهوم بود که اسپارتاکیست‌ها (بدان طریقی در مورد بلشویک‌های روسیه صدق میکند) حامیان شورا‌های کارگری به شمار نمی‌آمدند. اگر دوباره گفته‌ی ویکتور سرگنکی را که در آغاز این متن قرار دادیم بخوانیم در می‌یابیم که تحریک‌های بزرگ‌تر بورژوازی اروپا که اصطلاح سوسیالیست‌ها را در چارچوب دفاع ملی به خودشان چسبانده بودند یکی از عمده‌ترین عواملی بود که انقلاب آلمان و کشورهای دیگر را به شکست منجر ساخت.

بدین ترتیب، هنگامیکه در ماه ژانویه ۱۹۱۹ خبر رسید که بین‌الملل دوم یک بار دیگر تحت روند تجدید سازمان قرار دارد، بلشویک‌ها را موظف ساخت که نخبگانی را که احساسات شان جریحه دار شده بود به گرد هم آیی برلین برای تشکیل بین‌الملل دیگری هدایت نمایند. اما قبل از آن که فرصت گرد هم آیی پیش‌آید رفیق لیکنخت مشغول اجرای قیام‌های تحت رهبری اسپارتاکیست‌ها بود که به وسیله‌ی سوسیال‌دمکرات‌ها متحد با پروتو فاشیست‌های فری‌کوریز با شدت سرکوب گشت. طی اقدام بعدی برای تلافی این شکست بود که صدها کارگر زخمی شده و رفقا کارل لیکنخت و رزا لوکزامبورگ وحشیانه به قتل رسیدند. سپس، محل قرار اولین میتینگ بین‌الملل نوین به مسکو منتقل شد. این انتقال قرار بود موقتی باشد تا آنکه انقلابات در غرب روی دهند. با این همه این اولین گامی بود که سرنوشت انقلاب روسیه را به بین‌الملل گره زد. و چون حزب کمونیست روسیه بود که هم در عمل و هم در اندیشه بر بین‌الملل تسلط داشت، کمینترن به سرعت به ارگانی در دفاع از قدرت شورایی در روسیه تقلیل یافت. طی برگزاری شدن اولین کنگره‌ی بین‌الملل کمونیستی کارهای اندکی بیشتر از اعلانش صورت گرفت. تمام پنجاه نفر نماینده‌ای که در مسکو جمع شده بودند هیچ برنامه‌ی رسمی‌ای برای خودشان نداشتند و این خود عاملی گشت که بلشویک‌ها غلبه‌ی بیشتری بر این سازمان نوین بیابند. لنین در انترناسیونال کمونیست اعلام کرد: «سومین بین‌الملل کارگری فی‌البداهه با جماهیر شوروی سوسیالیستی در برخی مراتب همسان گشته است.» {11}

منظورش این بود که روند بروز انقلاب در جهان با پیشرفت سوسیالیسم در روسیه یکسان شده است. برای پرولتاریا متأسفانه روند انقلاب در جهت خلاف پیش رفت. یعنی با رشد ضد انقلاب در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی اهداف انقلابی انترناسیونال سوم نیز نابود گشت.

با این همه در ۱۹۱۹، وقتی که انقلاب جهانی و ضد انقلاب سرمایه‌داری در بُهت‌های جدال تن‌به‌تن با یکدیگر قرار داشتند، وجود انترناسیونال سوم (هر قدر هم که نحیف بود) با تبدیل شدنش به بیرقی که کارگران جهان می‌توانستند اطرافش گرد آیند، بر این مسئله که جهت عمومی آن بر خلاف اهداف راستین پرولتاریا است سرپوش گذاشت. بخصوص که در آغاز این سال در (ایالت) باواریا (آلمان) و مجارستان استقرار جمهوری شورایی اعلان گشته بود. و نیروهای متحد (حکومت‌های ضد انقلابی بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده‌ی آمریکا) با شورش‌های ارتش‌های خودشان در روسیه روبرو مواجه بودند. نخست وزیر بریتانیا "للوید جورج" اعلان کرد که نه تنها یورش بریتانیا به روسیه به اتمام رسیده، بلکه قیام‌های "کلاید" و "ولز جنوبی" باعث اضطراب و نگرانی دولت بریتانیا در مرزهای خودش گشته است: «... اگر اقدامات نظامی جدی بر علیه بلشویک‌ها انجام میگرفت، آن حرکت میتوانست انگلستان را بلشویست ساخته و لندن شورایی کند.» {12}

ژوئیه ۱۹۱۹ را لنین "آخرین ژوئیه‌ی دشوار" نامیده بود چون طی یک سال بنظر می‌آمد که "جمهوری شورایی بین‌المللی" در حال به پیروزی رسیدن است. اما، شرایطی که آن چنان سرمایه‌داری را تهدید میکرد تداوم نیافت و به سرعت فرو نشست. جمهوری باواریا که در ایالات آلمانی تنها شورایی باقی مانده بود تا پایان ماه مه فرو ریخت. به دنبال آن جمهوری شورایی مجارستان که به خاطر جر و بحث‌های درونی از پا افتاده بود و تحت حمله‌ی ارتش رومانی که از حمایت دیگر متحدان بر خوردار بود، در ماه آگوست ساقط گشت. روسهای سفید در پاتیز به تهدید آمیزترین نقطه عملیاتشان رسیده بودند. "یدونیچ" در آستانه‌ی دروازه‌های پتروگراد قرار داشت و "کولچاک" از سیبری به حرکت در آمد و "دنیکن" از اوکراین برخاست. در اکتبر و نوامبر «... بقا و وجود رژیم به ریسمانی آویزان گشته بود.» {13}

برای افزودن به فلاکت اوضاع موجود، در حزب تازه کار کمونیست آلمان که بهترین رهبران بین ژانویه تا مارس ۱۹۱۹ کشته شده بودند، "پاول لوی" در طی کنگره‌ی هایدلبرگ در اکتبر ۱۹۱۹ باعث ایجاد انشعاب شد. حزب تاکتیک‌هایی را برای استفاده از امکانات پارلمانی و اتحادیه‌های صنفی برای افزایش نفوذش اتخاذ کرده بود که به ناچیزترین پیروزی‌هایی ختم گشته بود. پاول لوی که از پیروزی به قدر کافی راضی نبود، (بر خلاف نصیحت بلشویک‌ها)، پیشنهاد کرد که کلیه‌ی کسانی که علیه اکثریت رأی داده بودند اخراج گردند. جناح چپ هم که حدوداً نیمی از حزب را تشکیل میداد و بخش‌های شمالی آلمان (از جمله برلین) را تحت کنترل داشت به راه خود رفته و حزب کارگران کمونیست آلمان (کی‌ای‌پی‌دی) را تشکیل داد. مشکلات مشابهی نیز به شکل‌های متفاوتی در کشورهای دیگر پیش آمد. لنین تلاش میکرد که همه‌ی کسانی که رفرمیسم سوسیال‌دمکراتیک را رد کرده بودند - منجمله آنارکوسندیکالیست‌ها را - به انترناسیونال سوم جذب نماید. در این زمان او همچنین به گروه‌های بریتانیایی که در حال مذاکرات برای تشکیلی حزبی نوین بودند گفت که خودش طرفدار استفاده از اتحادیه‌های صنفی و تاکتیک‌های پارلمانی است، اما در عین حال مخالف کسانی که برای تاکتیک‌های متفاوتی فراخوان میدادند نیز نمیباشد.

در انتهای سال ۱۹۲۰ میلادی جنگ داخلی در روسیه با پیروزی خاتمه یافت، اما روسیه همچنان تنها مانده بود. بهای پیروزی اش هم البته تقریباً گزاف بود. تولیدات صنعتی ۱/۵ تولیدات سال ۱۹۱۳ شده و تولیدات کشاورزی به نصف تقلیل یافته بود. اقتصاد دان بلشویک، "ال. کریتسمان" وضعیت اقتصادی را به عنوان فروپاشی اقتصاد «به ابعاد غیر قابل قیاس در تاریخ انسانی» ارزیابی کرد. {14} سیاست فرستادن دسته‌های نظامی به مناطق روستایی طی جنگ داخلی برای تحویل گرفتن اجاری گندم (طبیعتاً) به ۱۱۳ مورد شورش میان دهقان‌ها منجر گشت (که در منطقه‌ی تامبوف اس آر سابق، آنتونوف به تنهایی رهبری شورش ۵۰,۰۰۰ نفر را به عهده گرفت). بلشویک‌ها در تسخیر قدرت سیاسی موفق بودند اما همان‌گونه که بوخارین در ۱۹۲۱ اعتراف کرد (و رهبران بلشویکی از جمله لنین نیز به اذعان داشتند) «پرولتاریا را در طی همین روند از دست داده» بودند. شورش ماه مارس ۱۹۲۱ در کرونشات را لنین حاصل از همین واقعیت مادی ارزیابی کرد.

اعتصابات در پتروگراد و کرونشتات

هیچ عنوانی در سراسر تاریخ انقلاب روسیه همچون کرونشتات دل‌ها را به آتش نمیکشاند. کرونشتات نقطه ایست که درک همگان را در رابطه با راهی که انقلاب را به شکست کشانید به چالش میکشاند. برای اکثر تروتسکیست‌ها و استالینیست‌ها، کرونشتات عکس العمل (روس) سفید بود که از شرایط اسف‌بار پایان جنگ داخلی برای ایجاد انقلابی علیه پرولتاریا سوء استفاده کردند. و یا بر مبنای برداشت "حزب کارگران سوسیالیست" {15} علت وقوعش به خاطر آن بود که ملوانان کرونشتات اکنون همه کشاورز شده بودند و این انقلاب ماهیتی خرده بورژوازی داشت. برای آنارشیست‌ها، این "سومین انقلاب" راستین بر علیه دیکتاتوری بلشویک‌ها بود؛ و برای مورخین سرمایه داری این رویدادی شاد آوری بود که ثابت می‌کرد که هر بدیلی به سیستم سرمایه داری به استبداد ختم خواهد شد. "ای. اچ. کار" در جلد اول کتاب "انقلاب بلشویک" تنها دو پانویس تک خطی در اشاره به شورش کرونشتات نوشته است. این نشان می‌دهد که تاریخ او، تاریخ دولت شوروی است، و نه تاریخ پرولتاریای انقلابی. برای انقلابیون کنونی از این مطلب نمیتوان به این سادگی گذشت، زیرا که چگونگی برخورد به این مطلب، خود، بیانگر روشی است که ما برای تحلیل از مشکلات تجربه‌ی انقلاب‌های گذشته به کار می‌گیریم.

قدرت شورایی تا سال 1921 به یک پوسته‌ی تو خالی مبدل شده بود. انتخابات شوراها زیر چشمان نافذ چکا - سازمان امنیتی حزب - قرار گرفته بود. به همان ترتیب در حالی که مدیریت کارخانجات به سیستم تایلور (یعنی خط تولیدی با عمل سوار کردن قطعات بوسیله‌ی کارگران مختلف) و کارفرمایی تک نفره تغییر یافته و بر انقلابی‌ترین طبقه‌ی کارگر در تاریخ تحمیل شده بود، گارد‌های مسلح درون آن کارخانجات استقرار یافته بودند. تا هنگامی که جنگ داخلی علیه (روس‌های) سفید در جریان بود، کارگران این شرایط را به مثابه‌ی اوضاعی ویژه پذیرفته بودند. در عین حال در حالیکه تروتسکی افسرهای قدیمی را برای شکست دادن سفیدها وارد کارخانجات میساخت، کارگران باز گذاشتن دست این افسران را در نیروهای نظامی پذیرفته بودند. اما در دسامبر 1920 که آخرین ژنرال نظامی سفید از روسیه به خارج رانده شد، هنوز هم علائم و روابط رژیم اضطراری باقی مانده بودند. مصادره اجباری گندم نیز ادامه داشت، حتی فرا تر از آن تروتسکی اعلان کرده بود که شیوه‌های حاکم در ارتش سرخ بایستی بر تمام نیروهای کاری استیلاء یابد (بحث در مورد نظامی کردن نیروهای کاری) و دیگر انتخابات جدیدی برای شوراهای کارگری در کار نبود. همه جا سخن از "انضباط آهنین" و استبداد بیشتر بود. حزب، که بطور روز افزون به جای حزب کارگران به حزب کارگزاران مبدل شده بود، قربانی دیوان سالاری (بوروکراسی) گشت. سلسله مراتبی شدن حزب نیز به جای خود باعث ظهور نیروهای اپوزسیون در درون گروه‌های پرولتری حزب بلشویک شد: گروه‌هایی مثل "دمکراتیک سنترالیست‌ها" به رهبری اوسینسکی و ساپرونوف، "مخالفین کارگری" به رهبری شلیاپنیکوف، کولوتای و، "گروه کارگران" میاسنیکوف. خواسته‌های ایشان، با وجود هر اشکال و ضعفی که داشتند، بازگشت به اصول انقلابی سال 1917 بود. عجیب نبود که در فوریه‌ی 1921 لنین قادر بود بگوید که: «ما می‌بایستی شهامت داشته باشیم که مستقیم به چهره‌ی زنده‌ی واقعیت خیره شویم. حزب بیمار است، حزب از تب دچار لرزش و تشنج شده است. و اگر حزب نتواند به شدت و سرعت در شفا نمودن بیماری اش موفق گردد، شکافی ایجاد خواهد شد که برای انقلاب تأثیرات مهلکی به دنبال خواهد داشت.» {16}

اما قبل از آن که مناظرات حزبی در دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه امکان طرح یابند، در ماه مارس کارگران پتروگراد و مسکو اعتصاب کردند. در پتروگراد اعتصابات در سطح عموم توده‌های کارگری بود که خواستار آزادی انتشارات، رها ساختن زندانیان سیاسی و بازگشت دمکراسی در کشور بودند. برخی خواستار باز کردن بازارهای محلی غذا برای مقابله کردن با کسری‌ها رو به رشد غذایی (که رفته، رفته به فحطی سال 1921 مبدل میگشت) بودند. ضد انقلابیون هم تلاش میکردند که به وسیله‌ی خواستار ایجاد مجلس موسسان شوند تا از شرایط استفاده ببرند. عکس‌العمل بلشویک‌ها حاکی از ترس و اضطراب شان بود. سربازان برای در هم شکستن جلسات اعتصابی‌ها و بازداشت رهبران اعتصابات اعزام شدند. سازمان امنیت چکا به ضد تبلیغات روی آورد و به دروغ شایع نمود که جنبش اعتصاب متشکل از عناصر دهقانی است. در صورتیکه در آن مقطع پرولتاریای پتروگراد از پرولترهای عمیقاً وفادار به حزب بودند. ورود آذوقه‌ی نان عامل قوی‌ای در پایان دادن به اعتصابات بود. چراکه از همان آغاز اعلان بریدن جیره‌ی نان جرقه‌های آتش اعتصابات را روشن کرده بود.

شورش کرونشتات که در این پایگاه دریایی روی داد عکس‌العمل مستقیمی در قبال اعتصابات پتروگراد و روش سرکوب آن بود. در 28 ام فوریه نمایندگان از پتروگراد اوضاع را به آنها گزارش دادند و لایحه‌ی ملوانان کشتی جنگی پتروپاولوسک تصویب گشت. این لایحه خواستار انتخابات جدیدی برای شورا و، آزاد ساختن کلیه‌ی سوسیالیست‌ها و آنارشیست‌ها بود. امر مهم و قابل توجه آن است که این لایحه خواستار آزاد کردن بورژواها نبود و ملوانان شدیداً مخالف یک پیشنهاد ارتجاعی برای تشکیل دوباره‌ی مجلس موسسان بودند. لایحه از لحاظ اقتصادی بر مبنای مبلغ جیره بندی عادلانه تر، آزادی مقدار محدودی از تولیدات صنعت دستی و مختار بودن دهقان‌های برای تولیدات آزاد، تا بدان حدی که نتوانند روستاییان دیگری را بر سر زمین شان استخدام کنند، قرار داشت. در واقع این لایحه عقب نشینی محدودتری را نسبت به "نپ"، یعنی سیاست نوین اقتصادی که لنین از قبل از وقوع این قیام مروج آن بود، توصیه می‌کرد.

"کالنین"، یک استالینیست که رئیس جمهور آتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد، راهی کرونشتات گشت، و او در آنجا با پرخاشگری شدیدی به ملوانان (که هنوز عملاً شورش نکرده بودند) برخورد کرد. واکنش ملوانان در نشر اولین نشریه‌ی کرونشتات ایزوستیا (اخبار کرونشتات) عینیت یافت که در سر مقاله اش اعلان میکرد «حزب کمونیست، ارباب دولت، خود را از توده‌ها جدا کرده است. این حزب نشان داده که قادر نیست کشور را از افتضاحی که خودش به بار آورده به بیرون کشاند. حوادث بیشمار اخیراً در پتروگراد و مسکو روی داده نشان میدهد که اطمینانی که حزب سابقاً به توده‌ها داشت را از دست داده است.» {17}

در مقابل دولت بلشویک اعلان کرد که وقایع کرونشتات "یک نقشه‌ی سفیدها" تحت رهبری افسر سابق تزار ژنرال کوزلوسکی است. اینکه روزنامه‌های در تبعید در پاریس قبلاً راجع به مشکلات کرونشتات سخن گفته بودند، به رغم اعلان مخالفت مبارزان کرونشتات با ضد انقلابیون، برای دولت نقش مدرکی برای اثبات ادعا‌های شان بود. اصولاً، بلشویک‌ها به ضد انقلاب همچون امری که تنها از خارج از کشور منشاء می‌گیرند می‌نگریستند و در نتیجه مبارزان کرونشتات می‌بایستی اجباراً به طور عینی در خدمت ضد انقلاب تبعیدی می‌بودند. وجود ملاحظات بسیار مهم و استراتژیک بود که در وحشت و اضطراب دولتمردان نقش داشت. تا آن موقعی که دریای اطراف کرونشتات یخ زده بود، دسترسی به آن ممکن بود. اما، در بهار که یخ‌ها آب میشدند آنگاه کرونشتات از احاطه‌ی کنترل دولت خارج

گشته و خطر آن می رفت که آن نقطه به پایه ای برای عملیات نیروهای سرمایه داری خارجی مبدل گردد. به همین خاطر بود که امکانات برای اجرای مذاکرات طولانی بین دولت و ملوان ها وجود نداشت. تروتسکی به اهالی کرونشانتا یک اتمام حجت (اولتیماتوم) فرستاد. آن التیماتوم در 7 مارس 1921، همان زمان که نشریه ی "ایزوستیا ی کرونشانتا" در مخالفت با تروتسکی به وی لقب "دیکتاتور روسیه ی شوروی" لقب بخشید، رد شد. یورش اول دولت روز بعد - در هشتم ماه مارس 1921 - به وقوع پیوست و با شکست روبرو شد. طی این یورش 500 سرباز دولتی کشته شدند.

در این مقطع بود که وقفه ای حاصل شد: دهمین کنگره ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در همان روز آغاز گشت. اگر شواهد بیشتری لازم بود تا نشان دهد که سال 1921 نقطه ی عطف مهمی در سرنوشت انقلاب شوروی بود، آنها را در دهمین کنگره حزبی آن شاهد می باشیم. سه مطلب عمده و بزرگ در کنفرانس مطرح بود. اولین آنها نقش اتحادیه های کارگری در سیستم شوروی بود. دومی، انتخاب سیاستی در قبال دهقانان بود؛ زیرا در رژیم اضطراری طی جنگ داخلی تولیدات کشاورزی به نصف میزان آن در سال 1913 تقلیل یافته بود. و، سومین نکته، ممنوع ساختن دسته بندی درون حزبی بود.

مسائل اتحادیه کارگری عمدتاً زیر بحث هایی که به وسیله ی کارگران مخالف تحت رهبری آلکساندرا کولونتای و آلکساندر شلیاپینیکوف مطرح میشد قرار داشت. کارگران مخالف خواستار آن بودند که اتحادیه های کارگری گردش های تولیدی کارخانجات را تحت رهبری خودشان قرار دهند. اما از آنجا که آنها تنها دارای حدود 50 نفر نماینده بودند، در تصویب نامه نهایی موسوم به "درباره وظائف اتحادیه های کارگری" خواسته ی مذکور رد شد. به جای آن، تصمیم گرفته شد که اتحادیه ها به "مدارس کمونیسم" مبدل گردند و در نتیجه، آنها دیگر قادر به ایفای نقش نهاد دولتی نبودند. همچنین، تحت مفاد این تصویب نامه، اتحادیه های کارگری، "همان جایی است که ... رهبران تحت سازماندهی خود توده های انتخاب خواهند گشت." این به خودی خود مشهود بر شدت افول نیروی شورایی ست زیرا که اشاره کننده به این امر است که دمکراسی شورایی دیگر دوباره احیا نشده و مستقر نخواهد گشت.

در پانزدهم ماه مارس، کنگره همچنین سیاست نوین اقتصادی (نپ) را که مبتنی بر دادن مالیات به جای مصادره کردن حبوبات بود، مورد قبول و تصویب حزب قرار داد. در عمل، این سازش بیشتری از امتیازاتی بود که کرونشانتای ها خواسته بودند تا به دهقانان اعطاء شود. بسیاری از بلشویک ها با آن مخالفت کردند که از جمله اوسینسکی از گروه سانتالیسم دمکراتیک در میان آنها قرار داشت. ریانوف این سیاست را "شکافی دهقانی" تعریف کرد بدان معنی که این عمل سازش دیگری با طبقه ی دشمن است. لنین پاسخ داد: "تنها سازشی با دهقان ها که میتواند انقلاب را نجات دهد."

در واقع سیاست نوین اقتصادی حاکی از حمله ی همه جانبه ی مستقیمی به طبقه ی کارگر بود. زیرا که این عمل به خصوصی کردن کارخانجات کوچک تر منجر شد. بدون حمایت از سوی دولت، آن کارخانجات کوچک کارگران را اخراج کردند و این به رشد سریع بیکاری و کاهش حقوق ها منجر شد. در این مقطع حزب بلشویک هم به حزب حاکم در یک کشور تبدیل شده بود که در انتظار انقلاب جهانی می خواهد چهار دستی به قدرت بچسبد و، همچنین حزبی بود که در عین حال به رهبری دهقان های ضد انقلابی مشغول است. با این همه، تا زمانی که حزب بلشویک به سنت بحث های آزادش وفادار بود، انقلابیون همچنان میتوانستند تا حدودی امید شان به فردا را حفظ نمایند.

با این همه مصوبه ی کنگره ی دهم حزب دسته بندی ها را ممنوع اعلام کرد (با این که تأثیری نداشت و دسته بندی ها تا 1927 همچنان در صحنه حضور داشتند، اسامی جریان های "سانتالیسم دمکراتیک" و "کارگران مخالف" را در مصوبه قید کردند.) اما این مصوبه بلشویک ها را مقید ساخت که بیش از هر زمان از حزب دفاع کنند. لنین، علناً در مورد خطراتی که وجود گرایشات مختلف در بحث اتحادیه ی صنفی داشتند واکنش زیادی نشان داد. او اشتباهاً تصور میکرد که کارگران مخالف هوادار ایده ی اتحادیه های ضد حزبی هستند. این که او تا چه اندازه در اشتباه بود در همین واقعیت تجلی می کند که همزمان با دفاع بلشویک ها از پایگاه دریایی کرونشانتا، بقیه ی گروه بندی های حزب نیز مشغول فعالیت هایی برای منکوب کردن شورش کرونشانتا بودند. بخشی از نمایندگان سیصد نفره ای که به کرونشانتا یورش نهایی را برده و سرانجام در 18 مارس پیروز شدند، شامل همین دسته های اپوزسیون بودند.

گر چه طعنه آمیز می نماید اما در هم شکستن کمون کرونشانتا دقیقاً پنجاه سال پس از تاریخی روی میداد که کمون پاریس شکل گرفته بود. در دید سرنگی جشن گرفتن برای کمون پاریس اندکی ناخوشایند بود چون در همان زمان 10,000 نفر از حمله کنندگان جانیشان را از دست دادند و 1,500 نفر از مدافعین کشته شده و 2,500 نفر دستگیر شدند. برخی از ایشان به دست چکا به قتل رسیدند. با این همه، سرنگی خودش از حمله دفاع میکرد. ارزیابی دردناک او از وضع موجود همان چیزی است که دیگر حاضران به ما ارائه می دهند: «پس از درنگ های متوالی و به همراه غم و اضطرابی غیر قابل توصیف، رفقای کمونیست و من اعلام کردیم که در طرف حزب قرار داریم. چرا؟ بدین خاطر که راه کرونشانتا حق بود. کرونشانتا آغاز انقلابی آزاد برای دمکراسی مردمی بود؛ نام "انقلاب سوم!" عنوانی بود که برخی آنارشیست ها که سرشان مملو از خیال های باطل است بدان داده بودند.

با این همه کشور کاملاً خسته بود و از پا در آمده بود و تولیدات متوقف شده بود؛ هیچ اندوخته ای باقی نبود و حتی استقامت موجود در قلوب توده ها به آخر رسیده بود. نخبگان طبقه ی کارگر که طی مبارزه با رژیم قدیمی کپک زده بودند تلفات زیادی داده بودند. حزب که از نفوذ های قدرت طلب ورم کرده بود اعتقاد و امید کمی به ارمغان می آورد. از بقیه ی احزاب هم فقط هسته ای جزئی موجود بود که شخصیت های شان مشکوک مینمودند. اگر دیکتاتوری بلشویک ها سرنگون میشد آنگاه فاصله با آشفستگی به نزدیکی يك مو بود. و آن آشفستگی به شورش های دهقان ها، کشتار کمونیست ها، بازگشتن مهاجرین و در نهایت، به دیکتاتوری دیگری منجر میشد که این بار ضد پرولتری بود.» {18}

بعدها، رهبران بلشویکی که، همزمان با تکرار دروغ های چکا، کرونشانتا را به توطئه ی گاردهای سفید نسبت میدادند، حرف شان همین بود. بوخارین ولی نوشت: خیر، اصلاً اینگونه نبوده است؛ ولی او هم مجبور شد که عبارت حاکی از شورش "برادران مشتمه پرولتری مان" را حذف نماید. بعداً لنین دقیق تر گفت که کرونشانتای ها نه دولت سفیدان را می خواستند و نه دولت بلشویک ها را لیکن، "راه دیگری هم موجود نیست." و در آن مقطع همین گفته در سطح بین المللی نیز مورد قبول قرار گرفت. حتی حزب کمونیست آلمان هم که از قبل در جهت خلاف انترناسیونال سوم موضع گرفته بود در 1921 پذیرفت که سرکوب کردن کرونشانتا ضروری بوده است.

اما با این همه، گفتن آن که تمام انترناسیونالیست های آن زمان از سرکوب کرونشانتا حمایت کردند یک چیز است و از آن درس نگرفتن چیز دیگری است. با این که در آگوست 1940 تروتسکی هنوز میتوانست در تألیف زندگی نامه ی استالین بگوید که سرکوب کرونشانتا

"یک تراژدی لازم" بوده، اما امروزه ما قادر هستیم که به درس های تاریخی آن واقعه دید گسترده تری بیافکنیم. امروزه ما نمیتوانیم به کرونشنتا به طور مجرد نگاه کنیم. طبق پیشامدش، هر طرف که برنده می شد، پیروزی از آن ضد انقلاب بود. با این همه، گرچه شکست ملوانان کرونشنتا شکستی برای قدرت شورایی در درون روسیه بود، اما حداقل دور نمای انقلاب جهانی هنوز هم باقی می ماند. و این، فاکتور حیاتی در دیدگاه انقلابیون آن زمان بود. مشکل اصلی در این بود که حزب، دولت بود. درس حاصله این است که حزب، گذشته از کاری که اعضای آن در داخل شورا های منطقه ای خاص انجام میدهند، باید حزب پرولتاریای جهانی باشد. شاید در مقطعی در آینده مواردی پیش آید که دوباره اعضای حزب در رابطه با سختی هایی خاص در اوضاع انقلابی ای مانند سال 1921 با هم درگیر شوند، اما حزب در آینده باید سازمانی بین المللی باشد. و معنی اش فقط در روحیه و احساسات نیست. نباید از لحاظ فیزیکی صرفاً به یک منطقه ی واحد چسبیده باشد. اگر معنای قدرت شورایی همان است که در نامش به چشم میخورد، آنگاه شورا های هر ناحیه مختار هستند که نمایندگان خود را انتخاب کرده و خلع شان کنند. اما، خود حزب تنها به برنامه ی انقلاب بین المللی پرولتاریا وفادار است. یعنی در مرحله ی انتقالی دولت کارگری از سرمایه داری به سوی کمونیسم حزب نه دولت است و، نه گرداننده ی قدرت دولتی خواهد بود. {19}

در آن زمان، دولت تازه کار کارگران انقلابی در یک مقطع حاد دوام آورد. برای ما منفعت درک این تجربه تاریخی در این است که قادر هستیم مشاهده کنیم به هر حال، هرچه که پیش می آمد، ضد انقلاب در حال پیشروی بود. و امروزه هم هنوز، ما از نتایج آن واقعه رنج میبریم.

عملیات مارس و سومین کنگره ی انترناسیونال کمونیستی

کرونشنتا یگانه واقعه ای نبود که نشان میداد موج انقلاب در حال فرو نشینی ست. همان طور که قبلاً اشاره کردیم در سال 1919 حاصل انشعاب کمونیست های آلمان تشکیل دو حزب "کمونیست آلمان" و، حزب "کارگران کمونیست آلمان" بود. تمام تلاش ها برای ایجاد پیوندی دوباره بین آنها با گوش های سنگین روبرو شد. اساساً "حزب کمونیست آلمان" از آغاز تشکیل اش میان توطئه چینی و انفعال در حال نوسان بود. شرکت آن در به اصطلاح "عملیات مارس" مصیبتی بود که طی آن نه تنها دو سوم اعضایش را از دست داد (یعنی طی سه ماه تعدادش از 450,000 نفر به 180,000 نفر تنزل کرد)، بلکه اراده و سیرت انقلابی طبقه ی کارگر را نیز از بین برد. به تشویق رادیک و بلا کان، حزب کمونیست آلمان در برابر تحریکات ارتش (که قصد داشت کارگران را خلع سلاح نماید) واکنش نشان داد تا خدمتی در راستای بیرون آوردن روسیه ی شوروی از انزوا کرده باشد. و، بخشاً برای این که در قیاس با حزب سوسیالیست که طی "کاپ پوتش" توانسته بود با سازماندهی اعتصابات اقدامات جناح راست در جهت کودتا را با شکست مواجه سازد، نقش جدی تری بازی کرده باشند. در پایان عملیات رهبر حزب کمونیست آلمان در برلین تلاش کرد تا با منفجر کردن ساختمان های حزب کمونیست آلمان کارگران را تحریک کند تا به رزم شان ادامه دهند؛ اما این تاکتیک به وسیله ی طبقه ی حاکم افشا گشت و نتیجه ای معکوس داد. آخرین شکست در هامبورگ صورت گرفت. کارگران آن شهر که قصد داشتند به جنگ ادامه دهند در نهایت با کارگران مبارزی درگیر شدند که دیده بودند عملیات مارس خاتمه یافته است.

مدتها قبل از شکست عملیات مارس در آلمان، روسیه ی شوروی مشغول مذاکرات برای نجات خود در اوضاع امپریالیستی پس از جنگ بود. معنای این مذاکرات به طور اتوماتیک ترک انقلاب جهانی نبود، بلکه به سادگی مفهومش نیاز اقتصاد ضعیف شوروی به عقد قرارداد های تجارت خارجی بود. در 16 ام مارس 1921 یعنی دو روز قبل از سرکوب کامل کرونشنتا، دولت انگلیس قرارداد شوروی - انگلیس را که تلوخاً حاکی از به رسمیت شناختن دولت بلشویک در مقابل ترک تبلیغات ضد انگلیسی در افغانستان و هندوستان می بود، امضاء کرد. با این همه، مذاکرات پنهانی با ارتش و دولت آلمان برای مدت طولانی تری در جریان بود. حتی زمانی که در آلمان عملیات مارس در حال روی دادن بود، "راتنو" برای یک مأموریت تجاری آلمان به مسکو رفته بود. حتی کمیسیار تجارت خارجی شوروی "کراسین" به کارگران آلمان اخطار داده بود که در چنین شرایط بحرانی اعتصاب شان مانع از تحویل کالاها به اتحاد شوروی خواهد شد!

طی سومین کنگره ی کمینترن (انترناسیونال سوم کمونیست) اوضاع حاکی از این بود که موج انقلابات رو به افول کامل هستند. تروتسکی به نمایندگان گفت که در 1919 آنها انتظار داشتند طی چند ماهی انقلاب جهانی پیروز شود، اما امروزه صحبت از "سال ها" است. شکست در عملیات مارس، و شورش کرونشنتا بر افکار رهبران بلشویک که بحث های اصلی را ترتیب داده بودند به شدت سنگینی میکرد. دیگر صحبت از ناسازگار بودن دفاع 21 ماده ای از مواضع انقلابی مصوبه کنگره دوم نبود. در این مقطع نگرانی بر سر این بود که چگونه برای احزاب کمونیست پایگاه توده ای به دست آورد. با در نظر گرفتن این واقعیت که دوره ی امواج انقلابی به سر آمده معنی اش این بود که در جهت وحدت با همان سوسیال دمکرات هایی که در سال 1914 به کمپ امپریالیست ها پیوسته بودند و با کشتار صدها کمونیست به دست فاشیست های زیرزمینی مشکلی نداشتند، گام بردارند. بنابر این سومین کنگره ی کمینترن گام دیگری در راستای گردش به جهت ضد انقلاب در سال 1921 بود. همچنین حاکی از آن بود که سرنوشت انقلاب جهانی و تغییر مسیرش به ضد انقلاب به سرنوشت روسیه پیوند خورده است. اولین نشانه ی آن در مبحث "مسئله ی ملی و استعماری" روشن گشت. در سابق کمینترن سیاستی اغراق آمیز در قبال رابطه ی مبارزات آزادیبخش ملی علیه امپریالیسم با کمونیسم داشت. حالا، (یعنی تنها 9 ماه پس از کنفرانس باکو) حتی عنوان آن نیز از "مبارزه آزادیبخش ملی و ضد استعماری" به "مسئله ی شرقی" تغییر یافته بود. معنی قرارداد تجاری روسیه با امپراطوری بریتانیا به علاوه ی قرارداد های با ایران و ترکیه این بود که به کشورهای مذکور نباید توهین شود. تعجبی نیست که رفیق کمونیست هندوستان "ام. ان. روی" با محکوم کردن سیاست کمینترن به مثابه "فرصت طلبی خالص"، این بحث را "شایسته ی کنگره ی انترناسیونالیسم دوم" ارزیابی نموده بود. {20}

اصلی تغییر مسیر به سوی سوسیال دمکراسی در کل نیز صدق میکرد. اگر از قبل با رهبر بد شگون حزب کمونیست آلمان "پاول له وی" که در آغاز سال اخراج شده بود رابطه ای وجود نداشت، اینک با این تغییر مسیر سیاسی در قبال سوسیال دمکراسی، در کنگره ی سوم کمینترن، عنوان "جبهه ی متحد" با جلا دادن طبقه ی کارگر را شایسته می یافت. اما نصایح رهبران بلشویک در کنگره ی سوم گرایش به "توده ها ی مردم" تبدیل شده بود. منتهی کمونیست ها این ایده را زمانی که قصد شان شکاف انداختن میان احزاب سوسیال دمکراتیک بود به کار برده بودند. خوب این شعار جدید معنی اش چیست؟ آیا چیزی به غیر از ایجاد روابط حسنه با سوسیال دمکراسی در همه ی سطوح بود؟ اگر چه اجداد سیاسی مان در رهبری حزب کمونیست ایتالیای آن زمان با این شعار مخالف نبودند اما بر آن شدند که یک طور دیگر اجرائیش نمایند. برای آنها همکاری در اعتصابات و دیگر فعالیت های کارگری به همراهی احزاب سوسیال دمکرات "پیوستن به مردم" بود اما در عین حال، مخالفت با رهبران سازشکار طبقاتی را نیز حفظ کرده و ادامه دادند. وقتی که حزب روسیه شعار "جبهه ی متحد" را در پیش گرفت دیگر روشن شده بود که از یاری رساندن به صفوف و فعالین احزاب مربوطه در جهان دیگر خبری نخواهد بود و

روابط با رهبری احزاب سوسیال دمکرات هدف برنامه ی کاری شان است.

این اولین گام در راستای حذف کردن انقلاب در سطح جهانی در برنامه شان بود. علناً گفته نشد اما عملاً چنین گشت. نه تنها 1921 نشان داده بود که جهت انقلاب روسیه اکنون به جهتی بر ضدیت با طبقه ی کارگر منحرف گشته، بلکه، این گام آغاز روندی بود که به زیر پای گذاشتن اصول پرولتری در سطح بین المللی ختم می شد. بنا به تحلیل رفقای مان در حزب کمونیست سوئین کنگره ی کمینترن نقطه ی گردش در تاریخ کمونیسم بین المللی بود.

برای اولین بار در سال 1921 شعار انقلاب جهانی در روز جهانی طبقه ی کارگر از لیست شعارهای حزب کمونیست روسیه حذف شده بود. برای انقلابیون آن زمان با این همه اهمیت این مطلب خیلی هم واضح نبود. در هر روندی شکست و پس روی پیش می آید و تضادهایی که در سطح جهانی ظاهر میشد به اولین تجربه ی انقلابی آویزان گشتند. ایجاد انقلاب در هر کشوری که لازمه اش شکست دادن نظامی بورژوازی ست معنی اش این نیست که سوسیالیسم دارد ساخته میشود بلکه، تنها یعنی شرایط مناسب و لازم برای ساختن آن فراهم شده است. در هم شکستن دستگاه سیاسی که غلبه ی بورژوازی در آن میسر شده و جایگزین کردن آن با دستگاه پرولتری متکی بر دیکتاتوری پولادین این طبقه، مسلماً امری ست حیاتی ولی حتی خود آن نیز کافی نمیشد. برای پیشروی مؤثر به سوی سوسیالیسم، انقلاب به ساختار سیاسی پیشرفته نیاز دارد، به علاوه ی یک اقتصاد کاملاً خود مختار که در آن سال ها روسیه هیچ کدام از این دو را نداشت. بدین خاطر است که تنها راه رهائی از عقب گرایی روسیه به پیروزی انقلاب در کشورهای غربی، ترجیحاً کشورهای پیشرفته ی صنعتی است. بر همین اساس بود که بین الملل کمونیستی و حزب بلشویک که اجباراً ستون فقرات کمینترن را تشکیل میداند در دو کنگره ی اول موظف بودند که به تسریع و یا حداقل تشویق برای حل چاره های سازش نا پذیر انقلاب بپردازند. با این همه به دور انداختن استقلال سیاسی حزب طبقه و دیکتاتوری پرولتاریا نه رهبران سوسیال دمکرات را راضی کرد و نه متحد ساختن توده ها حول محور یک برنامه ی انقلابی را میسر ساخت، بلکه تنها به گیج شدن پرولتاریای جهان، و به کند شدن سلاح مبارزاتی اش انجامید و اهدافش را تار و مبهم ساخت. {21}

انقلابیون باید با یک خوش بینی منطقی امید داشته باشند که چنین پس روی ها قابلیت آن را دارند که معکوس گردند. تروتسکی از تقلیل "به سوی توده ها" به مثابه "استراتژی عقب نشینی موقت" دفاع کرد اما موقت یعنی چند سال؟ در سال 1922 بوردیگا علناً از "خطر افتادن جبهه ی متحد در چاه ریبویونیسم کمونیستی سخن گفت. {22} تا سال 1924 او مطالبه کرد که شعار های "جبهه ی متحد" و "دولت کارگران" به دور انداخته شود. تا این زمان با این همه تمام احزاب کمونیستی مربوط به انترناسیونال بیشتر در تباهی "بلشویزم" سقوط کرده بودند، یعنی رهبران شان بر اساس تطبیق به مسکو و منافع روابط خارجی دولت شوروی انتخاب گشتند. به اصرار مسکو گرامشی جانشین بوردیگا شد و او از انواع وسائل سازمانی استفاده کرد تا تسلطی که چپ کمونیست ایتالیا بر حزب کمونیست ایتالیا داشت را نابود سازد (حتی اگر این روند تا کنگره ی لیونز در سال 1926 طول می کشید) {23}. تا آن زمان اجداد سیاسی مان در کمونیست چپ کمیته ی اینتسا (اتحاد) را که پلاتفورم آن جمع بندی شان را از کلیه ی سیاست های افتضاح کمینترن ارائه میداد ایجاد کرده بودند.

اشتباه است اگر فرض شود که در هر شرایطی مصلحت های زمانی و مانور های تاکتیکی قادر به گسترده کردن زمینه ی حزبی باشند زیرا که روابط حزب با توده های مردم عمدتاً بر مبنای وضعیت عینی شکل می گیرد. {24}

انقلاب کار توده هاست

در جمع بندی پس سال 1921 تنها زنجیره ای از شکست های نا مرتبط به یکدیگر نبود بلکه نمایانگر انتهای واقعی موج انقلابی بوده و آغاز قطعی واژگونی روندی بود که انقلاب پرولتاریای جهان را در برنامه ی کار تاریخ نهاده بود. برای انقلابیون آن زمان واضح بود که پس روی عظیمی در سطح بین المللی در حال وقوع است. در دید بلشویک ها آنها موظف بودند که سنگر و استحکامات اصلی پرولتاریا را حفظ کنند تا آن زمان که انقلاب جهانی ظهور کند. اما ضعیف بودن پرولتاریای روسیه معنی اش این بود که بطور روز افزون حزب بلشویک تنها مدیریت دولت را به عهده نگرفته بلکه خودش دولت است. و این دولت بطور روز افزون در حال اجرای یکی از تولد یافت های سرمایه داری شوروی در مقابله به طبقه ی کارگر بود. بنابراین ما با یکی از گیج کننده ترین ضد انقلاب های در تاریخ هستیم که به دست رویدادهای تاریخی، جنگ منفرد پرولتاریا علیه امپریالیسم، حزبی که در سال 1917 بالا ترین تجلی کننده ی آگاهی طبقه ی کارگر بوده به مأمور شکست پرولتاریا مبدل شده است. هیچ کدام از این ها به وسیله ی اپوزسیون درونی حزب بلشویک و حتی خود لنین ناگفته باقی نمانده بود. در یازدهمین کنگره ی حزب کمونیست روسیه در ماه مارس 1922 لنین به نمایندگان گفت:

.... و اگر ما این ماشین بزرگ بوروکراتیک، این پشته ی عظیم را در نظر گیریم باید از خودمان پرسیم: چه کسی دارد کی را هدایت میکند؟ بسیار شک دارم که به راستی بشود گفت که کمونیست ها آن پشته را هدایت میکنند. راستش را بخواهید، آنها رهبری اش نمیکند، خودشان هدایت میشوند. {25}

با این همه، تنها به وسیله ی دسترسی خارق العاده ای پس از گذشت زمان به آن دوره داریم قادر هستیم ببینیم که سال 1921 همان سالی بود که انقلاب شکست خورد و این باید بخشی از صفحه ی جمع بندی مان راجع به تجربه ی روسیه باشد. آنچه از این تجارب دریافتیم این بود که چنین نیست که کلیه ی احزاب بورژوازی هستند (آن گونه که اوتو روهل جمع بندی کرده بود قبل از آن که در رقابت انتخاباتی برای کار کردن در دولت حزبی مکزیک، یعنی حزب مؤسسه ی انقلاب شرکت کند!) از آنجایی که طبقه ی کارگر هیچ املاکی ندارد که از آنها دفاع کند، هوشیاری اش (به شکل جمع بندی شده در برنامه اش) تنها در سازمانی جمعی قادر به شکل گیری ست. و از آنجا که برخی از کارگران بنا به تجارب شان زودتر از بقیه افکار انقلابی پیدا میکنند، آنها موظف هستند که برای سازماندهی خودشان نقش رهبری را بازی کنند. این یعنی یک سازمان سیاسی که بر اساس سازش کاری با طبقه ی سرمایه دار مستقر نبوده و بلکه دشمن ثابت قدم آن طبقه است. چنین ایده ای ما را تنها به سوی حزبی انقلابی هدایت میکند. ولی آنچه 1921 و رکود آن انقلاب نشان میدهد آن است که آن حزب لازم است قبل از وقوع انقلاب بین المللی و مرکزیت یافته باشد. هر چه اعضای محلی شان باید انجام دهند اما حزب مذکور موظف است که خارج از کلیه ی اعمال دولتی و کشوری باقی ماند. در سطح محله ای قدرت به وسیله ی شوراهای مسلح کارگران اداره میشود. آنها تنها سازمان های کشوری باقی خواهند ماند تا آن که بورژوازی در سطح جهان منکوب گردد. حزب پیشتاز سیاسی هست که از برنامه ی کمونیسم دفاع میکند نه از هر گونه ناحیه ای که مدعی پیش رفتن به سوی کمونیسم می باشد. کسانی احتمالاً اعتراض خواهند کرد که این اندیشه ی اوتوپایی - یعنی مدینه فاضله - و ایده آلیستی می باشد اما ما باید به خاطر داشته باشیم که در همان سال 1921 در دهمین کنگره ی حزبی:

برای لحظه ی کوتاهی لنین با ایده ی نوعی سوا کردن حزب و کشور لاس میزد. وی لحظه ای مشوق این ایده بود که خط و نشان و

محدودیت برای هر کدام از آن دو کشیده شود و پیشنهاد کرد که به ارگان های کشور استقلال و آزادی بسیار بیشتری در قبال دخالت های حزبی داده شود. {26}

ولی هاردینگ میگوید که تقریباً بلافاصله لنین دریافت که پیشنهادش قابل اجرا نیست. چرا؟ به خاطر آن که وضعیت سال 1921 باعث شده بود که بازنویسی دیروز غیرممکن گردد. بلشویک ها قادر نبودند قدرت کشور را رها کنند زیرا که در آن زمان دیگر شوراهای کارگری/ محلی به صدف های توخالی تبدیل شده بودند. اگر این پیشنهاد در نوامبر 1917 داده شده بود و ساویت ها هستی سیاسی شان را حفظ کرده بودند آنگاه چنین اقداماتی میسر بود. در 1921 بلشویک ها به خیال به قدرت چسبیدن تنزل یافته بودند به امید این که به شکل انقلاب جهانی "چیزی پیش آید".

اگر طبقه ی کارگر همه جانبه حرکت نکرده و هستی اش را در درون حزب بین المللی و شوراهای کارگری مستقر نسازد همه ی این ها به سادگی خیالیبافی هستند. در نهایت تنها تضمین برای پیروزی گسترش نسبتاً سریع به حداقل کشورهای امپریالیست بزرگ هستند. چون تا از کار نیافتند آنها نیرو و قابلیت آن را دارند که هر گونه آغاز انقلابی را نابود سازند. آن امپریالیست ها با تحمیل کردن جنگ داخلی بین المللی قادر بودند که جسماً جمهوری شوروی را تخریب کنند. با آن که از لحاظ نظامی بلشویک ها در خطه ی روسیه پیروز شدند اما مفهوم انقلاب جهانی در دیگر کشورها آن بود که مبارزه ی طبقاتی شکست سیاسی خورده است. اتخاذ نپ (سیاست جدید اقتصادی) و جبهه متحده در سال 1921 سنگ های قبر شکست سیاسی بودند. و امروزه هستی طبقه ی کارگر هنوز هم با پی آمد های آنها گریبان است.

منابع:

- 1 - انقلاب در خطر اثر ویکتور سرگنی (ترجمه ی یان بیرجال - انتشارات رد وردز، 1997)
- 2 - ما اصطلاح "مارکسیست آزادخواه" را به مثابه مارکسیست های راستین قبول نداریم چون مارکسیسم یا آزادی ست و یا هیچی نیست. استالینسم و غیره مارکسیسم نیستند. برای کسب چشم انداز های گسترده تری از انقلاب روسیه جزوه ی 1917 مان را مطالعه کنید. { 2 بهایش بوده و از آدرس شفیلد تهیه اش کنید.} متن جدید طولانی تر شامل فصل ضد انقلاب در حال تدوین شدن است.
- 3 - تفاوت های آثار "شش هفته در روسیه ی 1919" و "بحران در روسیه 1920" اثر آرتور رانسوم را مشاهده کنید. (رد وردز هر دوشان را در سال 1992 منتشر کرد)
- 4 - نقل شده در صفحه ی 229 "حملات نظامی به روسیه 1918 - 1922" اثر و. پ. و. زد. ک. کوآتر (چاپ سال 1935 لندن)
- 5 - صفحه ی 204 باز اندیشیدن انقلاب روسیه (اثر ادوارد آرنولد، چاپ 1990 میلادی)
- 6 - صفحات 70-71 خاطرات انقلاب اثر ویکتور سرگنی (چاپ آکسفورد سال 1963)
- 7 - گر چه باید مخالفت های قهرمانانه ی احزاب کوچک تر سوسیالیستی بالکان در صربستان و بلغارستان نیز بایستی ذکر شوند.
- 8 - صفحه ی 505 جلد دوم انگلیسی منتخب آثار لنین
- 9 - صفحه ی 98 جلد 33 انگلیسی مجموعه آثار لنین
- 10 - نقل شده در صفحه ی 33 چاپ سال 1986 کتاب انقلاب آلمان و بحث راجع به قدرت شوروی 0 ویرایش جان ریدل، انتشارات پتفایندر (حزب کارگر سوسیالیست آمریکا)، نیویورک
- 11 - نقل شده در کتاب انقلاب بلشویک، جلد سوم اثر ای اچ کار، (چاپ 1966 پلیکان)، صفحه 133
- 12 - همان اثر کار (پانویس 11). برای شش ماه دیگر سربازان بریتانیایی خارج نشده بودند و نه قبل از آن که کارگران بار انداز لندن از بار کردن کشتی بارگیری جالی جورج برای حمل آذوقه و وسایل لازم نظامی به آرکانجل و مورمانسک خودداری نمودند انگلستان مجبور گشت.
- 13 - همان اثر کار، صفحه ی 138.
- 14 - دوره ی قهرمانانه انقلاب کبیر اکتبر، اثر ال کریتسمان، چاپ 1926 صفحه ی 166.
- 15 - نگاه کید به روسیه: از دولت کارگری به سرمایه داری دولتی، اثر پی بینز، تی کلیف و سی هارمان (سال 1986، انتشارات بوکمارکز) صفحه ی 20. آنها غیر از تکرار تهمت های کاذب تروتسکی در مقاله ی سال 1938 به نام هیت و فریاد سر کرونشقات کاری نمیکنند.
- 16 - به نقل از کرونشقات 1921، تحلیل راجع به قیام خلقی در زمان لنین در دیدگاه های انقلابی 23، صفحه ی 22.
- 17 - کمون کرونشقات، اثر ایدا مت.
- 18 - سرگنی، همان اثر، صفحات 128 - 129.
- 19 - ما همچنین ایده آلیسم گرایش بین المللی کمونیسم را رد میکنیم که میگوید کافی ست گفته شود که "کلیه ی اعمال خشن در درون پرولتاریا بایستی غیر قانونی شوند." (انترناسیونال ریویو، شماره ی 100، صفحه ی 21) انگاری که همین قوانین مشکلات را حل میکند. نه تنها این راه حل زاهدانه ای بیشتر نیست که همه کس قبول خواهد کرد، بلکه سؤال دیگری را مطرح نمیکند. چه کسی پرولتری ست و کی نیست باید در قبال چنان سیاستی تعیین گردد و اعصاب مان مسلماً خط خطی میشود اگر خود گرایش بین المللی کمونیسم نظارت امتحان را که کی هست و کی نیست به عهده گیرد!
- 20 - کتاب انقلاب بلشویک، جلد سوم اثر ای اچ کار، صفحه 386
- 21 - I nodi irrisolti dello stalinismo alla base della perestrojka (Edizioni Prometeo 1989) pp.20-21 [L.It 18,000 from our Milano address - see page 2].
- 22 - رجوع کنید به نظم پرولتری، اثر جی ویلیامز، صفحه ی 213
- 23 - به جزوه ی پلانفورم کمیته ی اینتسا، سال 1925 مان رجوع کنید (بها 2 پوند از آدرس سی، دلیو، او ما - نگاه کنید به صفحه ی 2 نشریه مان)
- 24 - همان، صفحه ی 18.
- 25 - مجموعه آثار لنین، جلد 33
- 26 - صفحه ی 296 کتاب افکار سیاسی لنین، چاپ 1977 انتشارات مک میلان اثر ان. هاردینگ.

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی - تبلیغاتی

کارگران کمونیست

maktabema@maktabema.net

تماس با ما:

http://www.cwiran.com

آدرس اینترنتی:

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!

سرمایه دار مورد علاقه کاسترو

آیا Sherritt International نگران معامله با کوبا است؟
رئیس یان دلانی می گوید: نه!

راشل پالفر
برگردان: س.شایان



خورشید بر فرازهاوانای قدیمی می تابد اما مردی که کنار نرده ها ی
بالکن ایستاده، در سایه خزیده است. او بی اعتنا به زیبایی شسته
رفته بندر، بر سقف های نیمه ویران بامها خیره شده است. نگاه خیره
ش لافیدانه و تهی است. تنها نام کوچکش را می گوید: رادلفو!
مسئول دوربین بزرگ قدیمی است که یکی از چندین چیز عجیب در
بندر است. این دوربین با استفاده از تکنولوژی قدیمی ، مجموعه ای از
آینه هاست که چشم اندازی 360 درجه را به صفحه داخلی جام
مانندی می رساند و دید کاملی را از بندر در اختیار بیننده قرار می

دهد . بنا به گفته ها، فیدل کاسترو دستور نصب این دوربین را داده بود تا بتواند از مکانی امن و مناسب کل بندر را ببیند. این مکان
اینک یکی از جاذبه های توریستی است.

رادولفو می گوید: " آموزگار بودم. ماهی کمتر از 25 دلار (20 پزوی قابل تبدیل) حقوق ام بود. بعد، تابستان گذشته به استخدام Sherritt
در آمدم. با بن هایی که می دهند در آمدم یکباره به ماهیانه 50 پزوی قابل تبدیل افزایش یافت". شوربخانه خوشبختی اش چندان
نپایید. اوایل سال جاری پروژه قطع شد. می گوید: " اگه کسی را در Sherritt می شناسی، سفارش منو بکن. بگو پروژه را دوباره ادامه
دهند".

اینک اپراتوری دوربین منبع اصلی درآمد رادولفو است. او یکی از میلیونها کوبایی است که با در آمد 16 پزویی در ماه به سختی امرار
معاش می کند. سال گذشته به علت فصل تندبادها ، بخش کشاورزی بشدت آسیب دید. نابودی کشاورزی به همراه سقوط شدید بازار
کالاها کوبایی از جمله نیکل، گاز و نفت جزیره را گرفتار بحران بیسابقه اقتصادی کرد. با افزایش کاهش درآمدها و نبود ذخایر ارزی، دولت
از پرداخت دستمزدها در در قراردادهای شراکت در سود با سرمایه گزاران خارجی سرباز می زند. این مسئله شامل شرکتی که رادولفو در
آن کار می کرد هم شده است. این موضوع موجب شده، ایان دلانی که گفته می شود سرمایه دار مورد علاقه فیدل کاسترو، کارفرمای
سابق رادولفو و بزرگترین سرمایه گذار خارجی است، با مشکلاتی در موازنه فعالیت هایش روبرو شود.

دلانی مدیرکل و رئیس Sherritt International شرکت فراملیتی و مولتی بلیون دلاری است که مرکز آن در تورنتو است. هیجده سال
پیش معامله ای با رهبر کوبای کمونیست انجام داد. او امتیاز معادن را بدست آورد و در مقابل فیدل به ارز خارجی مورد نیاز برای سرپا
نگهداشتن اقتصاد کوبا دست یافت. از آن زمان به بعد، اقتصاد کوبا در همه ابعاد به سرمایه گذاری های Sherritt International تکیه کرده
است. علاوه بر تامین شغل و سرمایه، شرکت دلانی در نیروگاههایی برپا کرده و اینک 60 درصد بنزین جزیره را تامین می کند. ذخایر
ارزی Sherritt International از 677 میلیون دلار در سال 1995 اینک به بالاتر از 1/10 بلیون دلار افزایش یافته است. تقریباً یک سوم این
سود، به دلیل دسترسی شرکت به منابع انسانی و معدنی و نیز افزایش بی رویه قیمت های کالا در سطح جهان، در دهه گذشته ، از
کوبا حاصل شده است.

ایان دلانی مردی بلند بالا و در میانه های دهه شصت خود، با چشمان آبی بیروح و رفتار محترمانه ساختگی است. (لقب او در Bay
Street ، باراکودای خندان [نوعی ماهی درنده از جنس کوسه] - که احتمالاً اشاره به خوش مشربی و در عین حال سرسختی وی در
معامله است). اکثر عمر او در هواپیماها صرف می شود. اما در حال حاضر وی در دفتر خود در طبقه آخر ساختمان باشکوهی در یونگ و
سامرهیل (Yonge and Summerhill) تورنتو است و در باره نخستین ملاقات خود با فیدل صحبت می کند.

سال 1991 بود. رهبر کوبا می خواست سقوط بازار شکر شوروی را که سالانه بالغ بر 3 بلیون دلار برای کوبا درآمد داشت، ساماندهی
کند. از دست رفتن بازار شکر حرکت کوبا را به سوی " دوران ویژه" (periodo especial) تسریع کرد. دوران ویژه دورانی بود که در آن
کمبود غذا باعث شد تا مردم برای زنده ماندن به پوست پخته گریپ فروت پناه ببرند و برای تامین پروتئین در حمامهای خود خوک نگهداری
کنند.

دلانی در حالیکه دستش را با غرور و تکبر تکان می دهد ، می گوید: " وقتی دوران بر وفق مراد باشد همه دوست آدم اند. همه دم می
جانبانند. اما اگر اوضاع قدری به هم بریزد نگاه چهره واقعی دوست نمایان برایت آشکار می شود، مگه نه؟" می خندد. " اما ما در
همان دوران با هم معامله کردیم و برای هردوی ما خوب بود. حالا هم همینطوره. در حال حاضر کوبا 80 درصد مواد غذایی خود را از خارج
تهیه می کند. این مسئله می تواند موضوع واردات 5/14 بلیون دلار (آمریکا) ی کوبا را در سال 2008 توضیح دهد. بدبختانه درآمدهای
ارزی در همان سال در نتیجه بحران اقتصادی جهانی به سطح 8/3 بلیون دلار (آمریکا) سقوط کرد.

در سال 2006، فیدل که از بیماری رنج می برد، شروع به واگذاری کنترل کشور به برادر جوانترش رائل کرد. رائل از نظر ناظران مسائل
کوبا نسبت به دو برادر دیگرش پراگماتیک (عمل گرا) تر است. خیلی ها گمان می کردند رائل برای مقابله با بحران اقتصادی دروازه های
اقتصاد کشور را به روی خارجی ها خواهد گشود. در حالیکه او برعکس عمل کرد و در طی بهار و تابستان برنامه ریاضت اقتصادی را
اعمال کرد. حالا کوبایی ها کالاها ی اساسی مثل مواد سوختی و الکتریسیته را جیره بندی کرده اند و همین تابستان گذشته، رائل
رشد برنامه های توسعه اقتصادی را برای بقیه سال 2009 از 6 به 7/1 درصد رسانده است.

سیاستمداری بنام هیدر برکمن ، تحلیل گر ریسک در گروه اورواسیای مستقر در نیویورک ، می گوید: " در اصل کوبا ذخایر ارزی خود را
تمام کرده است". این کاهش چشمگیر شاید بتواند علت اینکه چرا در اوایل امسال کمپانی دولتی نفت کوبا، کوپت (Cupet) به قرارداد
درازمدت خود در حوزه تولید نفت با Sherritt ویک شرکت از مونترال بنام Pebercan پایان داد. دولت کوبا خسارت هر دو شرکت را پرداخت
کرد اما همین امر موجب فروپاشی شرکت مونترالی Pebercan و از دست رفتن یک چهارم از شبکه تولید Sherritt در تولیدات نفتی کوبا

شد - نیازی به گفتن نیست که این امر موجب بیکاری رادولفو و افراد زیاد دیگری مثل او شده است. با نگاهی به اوضاع سال 1991 می بینیم که هم کاسترو و هم دلانی حتا در شرایط بدتری از این شرایط بودند. سقوط اتحاد شوروی موجب کسری تراز 3 بلیون دلاری در اقتصاد کوبا شد. بدلیل عدم توانایی در خرید بنزین بندرت ماشینی در خیابانهای هاوانا یافت می شد. کاسترو بسیار ناراحت شده بود.

دلانی هم در موقعیت بدی قرار داشت. به همراه شرکای جدیدش اریک اسپریت (Eric Sprott) و بروس والتر (Bruce Walter) به تازگی در مبارزات مجمع عمومی کنترل Sherritt را به چنگ آورده بود. پیروزی که ارزشی نداشت. در این باره دلانی اینگونه توضیح می دهد: "تنها دلیلی که من توانستم موفق شوم این بود که Sherritt در آستانه ورشکستگی بود. ما کارخانجات تصفیه نیکل داشتیم بی آنکه نیکلی برای تصفیه داشته باشیم".

جنگ پراکسی یا مبارزه بر سر کسب رهبری در مجمع عمومی - که در آن یکی از سهام داران، سهامدارهای دیگر را قانع می کند از مدیریت موجود خلع ید کنند - در طی دهه 80 غیر از بدنامی چیزی به ارمغان نیاورد. زمانی که اربابان حاکم رونالد پرلمن (Ronald Perelman) و کارل ایکان (Carl Icahn) در وال استریت پرسه می زدند و کمتر در کانادا، جایی که در آن شرکتهای معظم تجاری تحت حمایت قانون یا بهره های حفاظتی قرار داشتند، حضور می یافتند. به این ترتیب آسیب پذیری Sherritt آن را طعمه دلانی کرد و کودتای 1990، وی را در زمره یکی از افراد مدعی در عرصه صنایع کانادا در آورد.

نخستین چالش دلانی، در مسیر ترقی، بازگشایی ذوب آهن Alberta ی Sherritt بود که به مدت دو سال به خاطر نبود نیکل مورد نیاز به حال تعطیل درآمده بود. بهترین هدف ها برای رفع این مشکل به نظر دلانی، روسیه و کوبا بودند. وی با روسیه مذاکراتی انجام داد ولی بنا به گفته خودش آنجا احساس راحتی نمی کرد. بعد، کاملاً اتفاقی از او دعوت شد در مهمانی نهار با گروهی از کوبایی ها که به آمریکا سفر کرده بودند، شرکت کند. در میان آنها رائل دِ لا نوز (Raúl de la Nuez)، وزیر سابق تجارت خارجی کوبا حضور داشت. دلانی می گوید: "در طی صرف نهار همش می خندیدیم. درست مثل راک اند رول بود". به این ترتیب در ژانویه 1991 برای دیدار از کوبا به آن کشور رفت.

در هاوانا، با مارکوس پورتال لئون، وزیر صنایع مادرملقات کرد که همو ترتیب بازدید از فعالیت های مربوط به نیکل را در موآ (Moá) داد. دلانی - که خود آموزش خلبانی دیده بود و از مهمانداران خواسته بود در صورت امکان اجازه بدهند هواپیما را شخصاً هدایت کند- در این باره می گوید: "مهمانداران با درخواست من موافقت کردند و به این ترتیب ما سوار هواپیمای قدیمی روسی شدیم. ناگهان خود را در کابین هواپیما با دستگاههایی که با حروف کریل نوشته شده بودم یافتیم. علائمی که قادر به خواندن شان نبودم. خوشبختانه بدون هیچ حادثه ناگواری سفر انجام شد". کوبایی ها به دلانی اجازه دادند معدنی را که قبل از انقلاب 1959 به شرکت معادن آمریکا یی فریبورت مک موران (Freeport-McMoRan) تعلق داشت، بررسی کند. معدن در دست نهادهای دولتی کوبا کمتر از ظرفیت خود فعال بود.

بهد گروه عازم وارادرو (Varadero)، جایی که دلانی چشم انداز دست اولی از صنایع طبقه بندی شده ی تازه تاسیس کوبا بدست آورد. اما هنوز هدیه ی اصلی را دریافت نکرده بود: ملاقات با کاسترو! در دومین روز حضور در وارادرو در طی ضیافت نهار این فرصت بدست آمد. یکی از اعضای هیئت وزیران کاسترو در ضیافت حضور داشت که از دلانی در مورد چگونگی غلبه اش بر مجمع عمومی Sherritt و بدست گرفتن مدیریت آن سوال می کند. دلانی شروع به توضیح ماهیت جنگ پراکسی می کند اما فرد مخاطب با نگاهی حاکی از عدم درک موضوع به وی خیره می شود. دلانی دوباره توضیح می دهد: "انقلاب سهامداران" اینبار موضوع برای آن فرد روشن می شود. وزیر می پرسد: "سهامداران چه کسانی هستند؟" دلانی پاسخ می دهد: "نهادهای سرمایه افراد بازنشسته و نهادهای مالی- که مسئول بهبود زندگی کارگران هستند". همین مرد بزودی ترتیب دیدار دلانی با کاسترو را داد. ملاقات در کاخ انقلاب، مکانی که قبل از انقلاب محل دادگستری در مرکز هاوانا بود، انجام گرفت. کاخ انقلاب به دستور فولجنسیو باتیستا (Fulgencio Batista) دیکتاتور قبل از انقلاب کوبا، بنا شده بود.

دلانی که بی تردید از قماش آدمهایی است که همیشه ایده ای در سر دارند، می گوید: "کاسترو مصاحب بسیار ماهری است. مکانیسم وی نوعی دفاع است. تلاش برای کنترل مذاکره و بهترین وسیله برای این هدف سوال از ایده های طرف مقابل است. بعدها وقتی اونو بیشتر شناختم، پی بردم که همه ی آدمهای هدفمند در روی این کره خاکی حتماً نهار یا شامی با کاسترو خورده اند. از خودم پرسیدم چی میخام بهش بگم؟ پس شروع به مصاحبه با وی کردم؟"

این استراتژی کارگر افتاد و منجر به انعقاد نخستین قرار داد دلانی در خصوص حقوق معادن کوبا در اوایل سال 1991 شد. سه سال بعد این قرارداد گل کرد و به سرمایه گذاری مشترک جاه طلبانه ای بر اساس سهم سود بین Sherritt و شرکت دولتی جنرال نیکل کوبا ختم شد. این قرارداد به Sherritt اجازه میداد نیکل و کبالت از معادن کوبا استخراج و در پالایشگاه آلبرتای Sherritt فراوری شده و در بازارهای جهانی به استثنای ایالات متحده بفروش برسد. کوبا همچنین معدن موآ را که کمتر از ظرفیت خود فعال بود به دست Sherritt سپرد.

در سال 1995 دلانی معامله جدیدی را به کوبا پیشنهاد کرد: دلانی می خواست سرمایه گذاری "خوش آمد گویی" را طراحی کند (دلانی ایده خود را به هیئت مدیره با الهام از ایده اعضای پارلمان کانادا در قرن نوزدهم فروخت که با ارائه شرایط لیبرالی به سرمایه گذاران اروپایی و تضمین امنیت سرمایه، می خواستند آنها را به سرمایه گذاری در راه آهن پاسیفیک کانادا ترغیب کنند). دولت کوبا با این پیشنهاد موافقت کرد و نامه ای حاوی رئوس مطالب به دلانی فرستاد. به دلانی این نامه را به اطلاع سهامداران رساند و از آن به عنوان دلیل مشخص برای اثبات مذاکره اش با کوبا و امکان دسترسی مطمئن اش به منابع مورد نیاز شرکت در آینده نامشخص، استفاده کرد.

در آن زمان، آمریکا درگیر روند تصویب قانون اتحاد دموکراتیک و آزاد کوبا (هلمز- برتون) با هدف سختگیری های بیشتر در تحریم تجاری بر ضد کوبا بود. دلانی می دانست که عوامل ضد کاسترو موجود در آنجا بر اقدامات وی مهر تایید نخواهند زد. بنابر این تصمیم گرفت شرکت را دچار انشقاق سازد و فعالیتهای کوبا را تحت حمایت Sherritt International در آورد. به این ترتیب وی به مدیرانش مراجعه و پیشنهادی عرضه نمود: اگر حاضر به قبول قرار گرفتن در لیست سیاه آمریکا بودند می توانستند در پست های خود باقی بمانند و گرنه می توانستند به یکی از شعبه های جدید Sherritt بروند.

بعضی از آنها که منافع تجاری در ایالات متحده داشتند، مجبور به جابه جایی شدند. دلانی در این باره می گوید: "افراد از قدیمی ترها نمی خواستند درگیر ناراحتی ها شوند اما اکثراً باقی ماندند". دلانی در همین ایام دیداری از واشنگتن دی سی انجام داد و به اطلاع سفیر کانادا رساند که قصد دارد فیدل کاسترو را به شریک عمده تجاری تبدیل کند. دلانی با توجه به روابط پیچیده ایالات متحده با کانادا و نیز حساسیت موضوع در افکار عمومی کانادا، ملتفت بود که اقدام اش مقبولیت عمومی نخواهد یافت. دلانی در حالیکه می خندد قضیه را بازگو می کند: "وابسته اقتصادی سفارت گفت چکار میخوای بکنی؟ گفتم علیرغم خواست هلمز- برتون میخوام به کشتی پر از سرمایه با اهداف خاص به کوبا ببرم". همانطور که با اطمینان قابل پیش بینی بود در 1996 هشت ماه بعد از تصویب قانون هلمز- برتون، دلانی نامه ای دریافت کرد که حاکی از قرار گرفتن وی و همه مدیران و مامورین عالیرتبه Sherritt International و خانواده

هایشان در لیست سیاه وزارت خارجه ایالات متحده بود. دلانی از ورود به آمریکا منع شده بود.

در طی سالهای بعد شرکت موی دماغ لابی ضد کاسترو در ایالات متحده بود تا اینکه در سال 1998 لینکلن دیاز بالارت (Lincoln Diaz-Balart) عضو کنگره از ایالت فلوریدا اظهار داشت که: "دلانی با اشتیاق فراوان نقش اش را به مثابه چهره اقتصادی کاملاً شناخته شده در همکاری با دیکتاتوری کاسترو پذیرفت. این سیاست همکاری بسیار ریسک آلود است. من تا زمانی که مردم کوبا اجازه پیدا کنند نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند هرگز نمی خواهم به جای دلانی و یا Sherritt باشم." در واقع از خیلی وقت قبل تر، معامله با کوبا نتایج اش را برای Sherritt به ثمر رسانده بود؛ قبل از اینکه دلانی معامله اش را با کاسترو به هم بزند بیش از نصف نیکل شرکت در بازارهای ایالات متحده به فروش رفته بود.

Sherritt International با سازماندهی شرکتی جدید در محل و با اتخاذ روند سیاسی نوین فاز جدید بازی کوبایی خود را آغاز کرد: تنوع. Sherritt International آغاز به سرمایه گذاری در حوزه نفت و گاز کرد و تجارت سودآور خود را با تامین با ثبات منابع نفت و بنزین بنا نمود و جایگاه خود را به عنوان یکی از بهترین دوستان خارجی کوبا مستحکم کرد. دلانی در این خصوص می گوید: "وقتی مردم با فشار دادن یک کلید در منزل صاحب روشنایی می شوند می خواهیم بدانند که صنایع Sherritt این امکان را برایشان فراهم کرده است." از نقطه نظر تجاری، نتایج بسیار تماشایی و غیر عادی هستند. تنها در موآ تا سال 1997 تولید به 26500 تن افزایش یافت که بیش از دو برابر نسبت به تولید سال 1994 بود. Sherritt در سال 1993 بیست میلیون دلار در تجارت فولاد از دست داده بود اما در سال 1996 نصف سود حاصله از سرمایه گذاری مشترک با کوبا 30 میلیون دلار از فروش 147 میلیون دلاری بود. در سال 1997 وقتی اکثر شرکتهای فعال در حوزه معدن به سختی از کاهش قیمت فلزات صدمه دیدند، Sherritt چهار میلیون دلار افزایش یافت.

از نقطه نظر فردی، دلانی از موقعیت منحصر بفرد سرمایه داری اش بهترین استفاده ها را کرد. او نامه وزارت خارجه آمریکا را قاب کرده و هنوز در دفتر خود در تورنتو نگهداری می کند (دیوارهای اتاقی در طبقه پایین با کاریکاتورهایی که تحریم تجاری آمریکا را به سخره گرفته اند تزئین شده اند) در ضمن دلانی شروع به شناختن کاسترو کرد. می گوید: "در یکی از خانه های پروتکل در هاوانا کوکتل پارٹی داشتیم. ساعت 10:30 کاسترو وارد شد. بیش از صد نفر آنجا بودند. کاسترو قدم میزد و با یکایک آنها صحبت می کرد." دلانی به عنوان میزبان مجبور بود همراه کاسترو باشد. "ساعت 2:30 نزدیک بود از پا بیافتم. کمر دردم داشت منو می کشت، زانوانم می شکست. فوق العاده نیاز به حمام داشتم تا حالم را به جا بیاورد و او هنوز داشت در اطراف پرسه میزد" ناگهان کاسترو نگاهی به ساعت اش انداخت و فهمید که دیر شده است "به همین خاطر بطرف در خروجی براه افتاد اما در مسیر خود دستی به شانه یکی از وزراری ارشدش زد و گفت: هی! من حالم خیلی خوشه بریم و چند تا از سفرا را بیدار کنیم!"

داشتن اوقات خوش یا فیدل به کنار، اما تجارت در کوبا ریسک ها و چالش های خاص خود را دارد. برای شروع سولاتی هستند مبنی بر اینکه چه کسی واقعاً صاحب سرمایه ای است که Sherritt در جزیره و خصوصاً در فعالیت های موآ، آن را مورد استفاده قرار می دهد. قانون هلمز- برتون اذعان می دارد که تحریم تجاری ایالات متحده نمی تواند برچیده شود مگر اینکه دارایی که دولت کوبا تصاحب می کند به صاحبان قانونی آن برگردانده شود. علاوه بر اینها، این قانون به شهروندان آمریکا حق می دهد در محاکم آمریکا بر علیه شرکتهای داخلی و خارجی که دارایی ها و کالاهای ملی شده بعد از انقلاب کوبا خریداری یا مورد استفاده قرار می دهند اقامه دعوا کنند. بنابر این Freeport-McMoRan در تئوری می تواند علیه علایق Sherritt در موآ اقامه دعوا نماید.

همچنین قابل تصور است که اگر تحریم تجاری برچیده شود Sherritt می تواند از این امر بهره مند شود زیرا سابقه آن در کشور به او امکان نسبی قدرتمندی را خواهد داد و به استثنای اعمال تنبیهی، به بازار گسترده آمریکا برای تولیدات نفت، بنزین و نیکل خود دسترسی پیدا کند. در ماه آوریل وقتی دولت اوپاما اعلام نمود محدودیت های مربوط به مسافرت شهروندان آمریکا به جزیره را برمی چیند، قیمت سهام Sherritt 25 درصد افزایش یافت.

در هر صورت، توسعه و موفقیت شرکت در کوبا سولات مهمی را در خصوص رابطه شرکت با نیروی کار محلی پیش می آورد. کسانی که شانس کافی پیدا کردن کار در شرکت Sherritt را پیدا کرده اند بر اساس استانداردهای آمریکای شمالی بسیار فقیر باقی مانده اند و سطح درآمدشان نسبت به این استانداردها پایین است. دستمزد 50 پزویی قابل تبدیل رادولفو، که وی آن را شاهانه تلفی می کند، در حدود 60 دلار آمریکا در ماه است. دلانی در بحث در خصوص وضع کارگران در کشورهای توسعه یافته می گوید: "ما باید مواظب باشیم تا به تورم دامن نزنیم. اگر متوسط دستمزد دو دلار در روز باشد، نمی توانی کارگر را با 10 دلار در هر ساعت استخدام کنی." دلانی همچنین به آنچه سابقه نسبتاً خوب Sherritt در رابطه با نیروی کار نه تنها در کوبا بلکه در سراسر جهان اشاره می کند: "ما بهترین قانون مدیریت کارگری را در سراسر آمریکای شمالی داریم." دلانی مدعی می شود: "در نتیجه قراردادهای حاضر ما شصت و دو سال - از نظر من بیست و دو - از نیروی کار بهره مند خواهیم شد بدون اینکه یک روز کاری را به خاطر ناآرامی های کارگری از دست بدهیم."

ادعای دلانی در سراسر واحد های شرکت در سراسر جهان صادق است، اما در مورد کوبا موضوع این است که مباحثات و مجادلات کارگری در کوبا مورد تشویق و حمایت قرار نمی گیرد. بنا به گفته دانیل ویلکینسون (Daniel Wilkinson) از سازمان دیده بان حقوق بشر (Human Rights Watch)، رژیم کاسترو بطور بالقوه هرگونه ناراضیاتی سیاسی را بطور سیستماتیک سرکوب می کند و حقوق اساسی شهروندان از جمله آزادی بیان، آزادی گردهمایی و اجتماعات، و حق سازمانیابی برای دستیابی به حقوق و دستمزدهای عادلانه تر و بهبود شرایط کار را نفی می کند.

وقتی در باره منشور حقوق کوبایی ها سوال می شود، دلانی با لفاظی سوالی طرح می کند: "منظورت این است که اونو دوست دارم؟ نه! اعمال نادرست زیادی در کوبا انجام می گیرد که باید تصحیح شود." ادامه می دهد: "در کوبا همه شهروندانی که رژیم آنها را مثبت ارزیابی می کند در داخل سیستم قرار دارند. همه کوبایی ها از امکانات پزشکی اولیه برخوردارند. آیا می توانی در مورد مکزیکو سیتی هم این ادعا را داشته باشی؟" مکشی می کند و ادامه می دهد: "ما با همه این رژیم ها رابطه تجاری داریم و در کوبا سطحی از تامین اجتماعی وجود دارد که در هیچ جا به آن دست نیافته اند." از نظر دلانی کوبا را نمی توان در مرحله بالاتری از استانداردهای اخلاقی نسبت به چین و پاکستان قرار داد که از نظر وی مستحق سرزنش و محکومیت هستند.

مطمئناً ملزم کردن دولت کوبا به رعایت موازین حقوق بشری امری آسان نیست. چیزی که ژان چرتین (Jean Chrétien) نخست وزیر وقت در سال 1998 در طی دیدار رسمی از کوبا آن را درک و اعلام نمود. طبق مطالب رولرکاستر (Rollercoaster) - کتابی که به قلم جیمز بارتلمن (James Bartleman) مشاور سابق دیپلماتیک به تحریر درآمد - وقتی چرتین در دیدار با کاسترو لیستی از چهار زندانی سیاسی در کوبا به وی تقدیم کرد و خواستار آزادی آنها شد، واکنش کاسترو به او "هیس" بود که به گفته چرتین "هیچگاه این چنین تحقیر نشده بود" و مذاکرات در همان جا خاتمه یافت.

Sherritt چنان با کوبا نزدیک و ادغام شده است که جمعی از مفسرین اقتصادی، دارایی های شرکت را وکالتاً متعلق به کوبا محسوب می کنند، Sherritt تولید نفت اش را در کوبا به 30600 بشکه در روز افزایش داده است یعنی نزدیک به 4000 بشکه از آغاز سال 1997.



درآمد خالص (سود) شرکت هم به خاطر حباب کالاها که قیمت نیکل را از قرار پوندی به ۱۷ دلار آمریکا رساند به ۳۷۰ میلیون دلار آمریکا رسید. در سال ۲۰۰۷ سهام شرکت به بالاترین حد خود در تاریخ موجودیت شرکت، یعنی به ۱۷.۴۸ دلار رسید. بعداً بهای نیکل سیر نزولی یافت و به حول و حوش ۷ دلار آمریکا به ازای هرپوند سقوط کرد که موجب شد شرکت ضرری در حدود ۲۹۰ میلیون دلار را در سال ۲۰۰۸ متحمل شود. در ماه جولای امسال، شرکت گزارش سود نیمسال اش را گزارش کرد: به دلیل مخفی نگهداشتن قرارداد بین Cupet (شرکت دولتی نفت کوبا)، Sherritt و Pebercan سود Sherritt برای سه ماهه دوم از ۸۰ میلیون دلار (در آمد سال قبل) به ۲۴ میلیون دلار کاهش خواهد یافت که کاهش سود در حدود ۷۰ درصد خواهد بود. مسئولین کنسولگری کوبا در اتاوا از اظهار نظر در باره پنهان نگهداشتن قرارداد خودداری می کنند و تلاش برای تماس با مدیران Pebercan، که تاکنون تمام فعالیت های تجاری خود را مسدود کرده اند، بی پاسخ مانده است و به هیچ تلفنی پاسخ نمی دهند. اما گزارشگران در آن زمان خبر داده بودند که موضوع به عدم پرداخت به موقع تعهدات دولت کوبا مربوط می شود.

دلانی نقش Sherritt را در معاملات اینگونه تصویر می کند: "ده سال پیش Sherritt و Pebercan شروع به فعالیت تجاری مشترک در کوبا نمودند. اما کوبایی ها Pebercan را اخراج کردند. ما بدون اینکه تعمداً در کار باشد بخشی از توان خود را از دست دادیم." گرچه این شرکت بعضی از اجاره هایش را از دست داد "اما با در نظر گرفتن کل ماجرا اهمیتی به این زیانها نمی دهم." در فوریه ۲۰۰۹، کوبا پذیرفت ۶۰ میلیون دلار آمریکا به Sherritt برای جبران خسارت به دلیل عدم انجام تعهدات اش در مقابل این شرکت، پرداخت کند. علاوه بر این در اوایل سال جاری بیش از ۱۶۰ میلیون دلار آمریکا برای پیش خرید نفت و بنزین پرداخت کرد که متعاقباً Sherritt در بهره برداری از ذخایر سرمایه گذاری نمود. دلانی با اطمینان از سرمایه گذاری در کوبا، لاف زنانه می گوید: "در حال حاضر لیست خیره کننده ای از منابع در کوبا داریم ما هنوز معادن نیکل مان تا بیست و پنج سال قابل بهره برداری است، ضمناً ذخایر بیست و پنج ساله نفت و منابع انرژی ۱۵ ساله در اختیار داریم".

در هر صورت، عدم اطمینان هنوز هم به قوت خود باقی است. اوایل امسال دولت کوبا از صدور روادید برای پیتر کنت (Peter Kent) وزیر کانادایی مسئول آمریکایی ها که بطور رسمی اعلام کرده بود هدف سفرش رسیدگی و مذاکره در خصوص حقوق بشر است، خودداری نمود. در مقابل و به عنوان عملی تلافی جویانه دولت کانادا نیز از صدور روادید برای وزیر ارشد کابینه کوبا، رودریگو مالمیرکا (Rodrigo Malmierca) که می خواست جهت شرکت در جلسه هیئت مدیره Sherritt International به تورنتو بیاید، خودداری کرد. طرفه اینکه همه این وقایع زمانی رخ داد که باراک اوباما سیاست مصالحه جویانه ای را در قبال کوبا را آغاز کرده بود. مارک انتویستل (Mark Entwistle) سفیر سابق کانادا در کوبا در اینمورد می گوید: "این اقدام شبیه این است که آمریکا در یک جهت می رود و نخست وزیر ما در جهتی دیگر پرچم ضد کمونیستی خود را در قایق کوچکش برافراشته باشد. بطور سنتی سیاست تجاری کانادا در قبال کوبا عمل بدون حرف بود اما در حال حاضر نخست وزیر سیاست دیگری را پیشه کرده است." (سخنگوی کنت پاسخی به این اظهار نظر نداد).

Sherritt در چالش با مسائل بوجود آمده در خصوص کوبا بطور گسترده ای معاملات بین المللی اش را تنوع بخشیده است. بزرگترین پروژه های جدید اش با سومیتوموی ژاپن، منابع کره در کره جنوبی، توسعه معدن ۴.۵ بیلیون دلاری در آمباتوی ماداگاسکار که مرکزش در مونتروال است، می باشد. شرکت انتظار دارد سالانه ۶۰۰۰۰ تن نیکل استحصال کند اما به گفته دلانی در کشوری قرار دارد که دولت اش بطور جهانی شناخته و تایید نشده است. Sherritt نخستین قراردادش را با دولتی منعقد کرد که در ماه مارس در کودتایی با پشتیبانی نظامیان، از سوی آندره راجولینا (Andry Rajoelina) سلطان مطبوعات و جوکر سابق در دیسکوها سرنگون شد. در ماه جولای شرکت فاش ساخت که راجولینا در صدد بررسی مجدد قرارداد Sherritt در امتیاز توسعه معدن است. گرچه کل قرارداد در مخاطره است اما دلانی می گوید کل منابع مالی افشاء شده شرکت ۵۰۰ میلیون دلار است. البته مسئله بازبینی باعث شده دیگر از سرمایه گذاری بیشتر در معامله ای که آینده اش معلوم نیست، خودداری کنند.

پروژه آمباتووی، مثل فعالیت های Sherritt در کوبا، باعث انتقادهایی از سوی فعالین - هر چند به دلایل دیگر- شده است. ماداگاسکار دارای یکی از متمایزترین اکوسیستم های جهان است که در حدود ۵ درصد از گونه های حیات جهان را در خود جای داده است که در حدود ۸۰ درصد از آنها اختصاصاً در آن جزیره موجودند. معدن بیش از ۱۳۰۰ هکتار از اراضی جزیره را زیر و رو خواهد کرد که اکثر آنها جنگل های بارانی هستند که حدود ۱۴۰۰ گونه از گیاهان آوندی، ۱۶ نوع میمون پوزه دار و ۱۳۰ گونه از دوزیستان و بندپایان در آنجا ساکنند. دلانی وضع دشوار را درک می کند: "[معدن آمباتووی] در وسط یکی از در معرض خطرترین جنگل های بارانی جهان قرار دارد". ادامه می دهد: "در اینمورد کاری از دست من بر نمی آید. آنجا جایی است که طبیعت نیکل را در آغوشش کشیده است." بعد دوباره خاطرنشان می کند که ساکنین محلی خود جنگل ها را به آتش می کشند تا زنده بمانند. "آنجا ۲۰ میلیون نفر جمعیت دارد که در حاشیه زندگی می کنند. شما در مورد آنها چه می کنید؟ توسعه یا عدم توسعه؟" انتخاب توسعه است. بر اساس استانداردهایی که بانکها و سایر سرمایه گذاران پذیرفته اند و تحت نظارت - خب مسئله همین جاست.

علیرغم خطرات و نگرانی های هواخواهان محیط زیست، سرمایه گزاران به استراتژی دلانی پاسخ مثبت داده اند. این امر باعث شده قیمت سهام شرکت از ۱.۶۹ دلار در ماه مارس به ۷.۶۴ دلار در اوایل اکتبر در هر سهم افزایش یابد. مارک انتویستل (Mark Entwistle) مامور قدیمی کوبا معتقد است روابط ویژه دلانی با کاسترو و کوبا به شرکت اجازه خواهد داد مشکلات موجود در آنجا حل و فصل کند. او می گوید: "کوبا بازاری استراتژیک است. شرکت ها برای موفقیت، باید اعتقاد داشته باشند که آنها بر روی رابطه ای طولانی مدت با کل ملت سرمایه گذاری می کنند. من Sherritt را در این مسیر قرار دادم. آنها در این راه به پیش خواهند رفت. قیمت نیکل مجدداً بالا خواهد رفت و ناگهان روزهای باشکوه تکرار خواهد شد- تنها به خاطر بودن در کوبا..."

جمهوری شورایی تنها شکل حکومت کارگری است

اخبار کارگری

حداقل دستمزد کارگران ۲۰۲ هزار تومان تعیین شد

شورای عالی کار، حداقل دستمزد کارگران برای سال ۱۳۸۹ را ۳۰۳ هزار تومان تعیین کرد. احمدرضا معینی، یک عضو این شورا به خبرگزاری ایلنا گفت که شورای عالی کار در جلسه امروز شنبه خود، رای به افزایش ۱۵ درصدی حقوق کارگران داده است. به گفته آقای معینی، این افزایش بر مبنای نرخ تورم ۱۱ درصدی بانک مرکزی صورت گرفته است. سایر سطوح مزدی نیز به میزان هفت درصد آخرین مزد ثابت یا مبنای سال جاری به اضافه روزانه ۷۰۱ تومان افزایش خواهد یافت. معینی همچنین اظهار داشت: «شورای عالی کار برای سال ۸۹ مبلغ پایه سنوات کارگران را مبلغ ۲۰۰ تومان تعیین کرد و با افزایش ۱۰۰ درصدی بن کارگری، این مبلغ را ۲۰ هزار تومان در ماه افزایش داده است.» این تصمیم در شرایطی اتخاذ شده که حسن صادقی، رئیس مجمع پیشکسوتان جامعه کارگری از «بی‌توجهی» شورای عالی کار نسبت به «احتمال بازنگری در دستمزدهای تعیین شده»، انتقاد کرده است.

در بخشی از این بیانیه آمده که تعیین دستمزد زیر ۹۰۰ هزار تومان برای کارگران در سال ۱۳۸۹ به منزله «محکوم کردن کارگران به یک زندگی فلاکت‌بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهادهای حاکمیت سرمایه» است

به گفته آقای صادقی، در سال ۱۳۸۹ با اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها، تورم افزایش خواهد یافت و شورای عالی کار باید به موضوع بازنگری در دستمزدها توجه می‌کرد. پیش از تصمیم شورای عالی کار، چند تشکل کارگری با انتشار بیانیه مشترکی، خواستار تعیین حداقل دستمزد ماهیانه ۹۰۰ هزار تومان برای کارگران شده بودند. این تشکلهای کارگری اعلام کرده بودند که «تعیین دستمزد کارگران باید بر اساس نیازهای لازم برای حداقل‌های یک زندگی مرفه و انسانی» انجام گیرد.

در بخش دیگری از این بیانیه آمده که تعیین دستمزد زیر ۹۰۰ هزار تومان برای کارگران در سال ۱۳۸۹ به منزله «محکوم کردن کارگران به یک زندگی فلاکت‌بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهادهای حاکمیت سرمایه» است.

دولت و مجلس یک ریال به حقوق کارمندان اضافه نکردند

رئیس فراکسیون کارگری مجلس تصور معاون رئیس‌جمهور مبنی بر سیاسی خواندن مصوب مجلس در کاهش درآمدهای دولت در محل هدفمند کردن یارانه‌ها را نادرست خواند. علیرضا محجوب در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا طرح این گونه مباحث را نادرست خواند و افزود: رویکرد مجلس در بررسی لایحه بودجه ۸۹، یک رویکرد تخصصی بوده است. وی با اشاره به انتقادات بسیاری که به لایحه بودجه ۸۹ و مصوبه نهایی مجلس در این زمینه دارد تاکید کرد: دولت باید بکوشد تا قانون بودجه ۸۹ را به درستی اجرا کند.

محجوب در تشریح انتقاداتش به مصوبه نهایی مجلس در بررسی لایحه بودجه ۸۹ اظهار داشت: متأسفانه نه دولت و نه مجلس یک ریال به حقوق کارمندان اضافه نکردند این درحالی است که دولت می‌داند باید برابر با نرخ تورم و شاخص زندگی، حقوق کارکنان را افزایش دهد اما متأسفانه در لایحه بودجه ۸۹ به این موضوع پرداخته نشد و نمایندگان مجلس نیز در صحن علنی به پیشنهاد بنده رای ندادند. وی همچنین با اشاره به مصوبه امروز مجلس مبنی بر ادغام صندوق فولاد در سازمان تامین اجتماعی خاطرنشان کرد: این مصوبه بر خلاف مصالح کشور بود چرا که صندوق فولاد به شدت از شرکت‌های همچون شرکت ذوب‌آهن و زغال سنگ طلبکار است و الحاق آن به سازمان تامین اجتماعی مشکلات زیادی را ایجاد می‌کند چرا که صندوق فولاد همچنان بدیهی‌های درمانی دارد و این تصمیم غیر بودجه‌ای نباید در قانون بودجه ۸۹ قید می‌شد.

نماینده تهران خطاب به همکارانش در مجلس و دولت‌مردان ادامه داد: علیرغم این ناملایمات در قانون، همه باید کوشش کنیم تا قانون مصوب شده را اجرا کنیم. اگر چه گله و شکایت حق همه است و هر کسی می‌تواند در موافقت و مخالفت با قانون بودجه صحبت کند اما مهم آن است که برای اجرای درست این قانون تلاش شود چرا که اجرای قانون بد به‌تراست بی‌قانونی است.

دستگیری یکی از فعالین کارگری و جنبش زنان

روز پنج شنبه ۲۰/۱۲/۸۸ ساعت ۱۰ صبح سمیرا هوشیاری هنگام خروج از منزل توسط مامورین اداره اطلاعات دستگیر شده و خانواده‌ی وی از وضعیت نامبرده بی اطلاع هستند لازم به یادآوری است مامورین چند روز قبل ۸ مارس به منزل شخصی وی مورد تفتیش قرار دادند و لوازم شخصی از قبیل کامپیوتر را به همراه خود بردند.

خبر دستگیری رضا اقدسی

روز یکشنبه ۱۶/۱۲/۱۳۸۸ ساعت ۷ صبح ۶ نفر ماموراز اطلاعات کرج وارد منزل رفا اقدسی شده و شروع به تفتیش منزل کرده و پس از تفتیش و جمع آوری کتابها، سی دی ها و کیس آقای اقدسی و همسرش را با خود به ساختمان و زندان تازه ساز هشتگرد کرج می‌برند.

آقای اقدسی و همسرش را از هم جدا کرده شروع به بازجویی می‌کنند وساعت ۱۸ همان روز همسر آقای اقدسی را آزاد کرده ولی خود آقای اقدسی را بازداشت می‌کنند و روز ۱۷/۱۲/۱۳۸۸ با همسر آقای اقدسی را تا ظهر بازجویی می‌کنند. هم اکنون آقای اقدسی در زندان اطلاعات هشتگرد قرار دارد ولی همسر ایشان آزاد است و از او خواسته اند که چهارشنبه ۲۷/۱۲/۱۳۸۸ خود را به اطلاعات هشتگرد کرج معرفی نماید.

۲۰/۱۲/۱۳۸۸

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری

بازداشت و احضار چند فعال کارگری در شهرهای کردستان

اژانس خبری موکریان

سرویس حقوق بشر

براساس اخبار دریافتی از بوکان طی چند روز گذشته سه فعال کارگری این شهر به نام های عمر مینایی ، هادی تنومند و کریم فاتحی توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.

تاکنون اتهام این فعالان کارگری از سوی منابع رسمی در بوکان اعلام نشده اما گفته می شود که نامبردگان در رابطه با مراسم روز

جهانی زن و به اتهام عضویت در کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری بازداشت گردیده اند. گفتنی است این شهروندان هم اکنون در زندان مرکزی بوکان بسر می برند. از سوی دیگر خبرهای رسیده از سفر به آژانس خبری موکریان حاکی از آن است که محمود صالحی فعال سرشناس کارگری در روزهای اخیر به اداره اطلاعات سفر احضار و در رابطه با بیانیه ای که به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن صادر نموده مورد بازجویی قرار گرفته است.

بیانیه تشکل های مستقل جنبش کارگری در مورد حداقل دستمزد ها در سال ۸۹

بحث تعیین حداقل دستمزد کارگران همه ساله ، در اسفند ماه مطرح می شود و توجه بخش وسیعی از کارگران را به خود جلب می نماید . اما سوال اساسی در این میان این است که به راستی چه کسانی حق دارند برای دستمزد کارگران که ارتباط تنگاتنگی با زندگی و معیشت آنان دارد تصمیم بگیرند و حد و اندازه آن را تعیین کنند؟ کسانی که هیچ ربطی به زندگی و مسائل کارگران ندارند ؟ یا کارگران ، که خود کار می کنند و همه ثروت های مادی و معنوی جامعه و نعمت های بشری را تولید می نمایند ؟

کارگران با فروش نیروی کار و ایجاد خدمت در جامعه ، ثروت و رفاه ایجاد می کنند ، اما خود از آن بی بهره اند . در چنین جوامعی (جوامع سرمایه داری) کارگران کار می کنند ، اما سرمایه داران از آن سود می برند و در ازای رنج و مشقت دائمی و روز افزون طبقه ی کارگر ، سرمایه داران ، روز به روز فربه و فربه تر می شوند و بر سود و سرمایه خویش می افزایند . و این البته ممکن نمی شود مگر از طریق بهره کشی و استثمار هرچه وحشیانه تر و بی رحمانه تر طبقه کارگر و تحمیل دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر به این طبقه ؛ تا آنجا که کارگران حتی از حداقل های يك زندگی انسانی و شرافتمندانه نیز برخوردار نیستند و به قول معروف " به شام شب محتاج " هستند . این دستمزد ها را چه کسانی تعیین می کنند ؟

در ایران شورای عالی دستمزد که در واقع شورای تصمیم گیری برای استثمار هر چه بیشتر کارگران است در مورد حداقل دستمزد کارگران تصمیم می گیرد و آن را تعیین می نماید . این شورا مرکب است از به اصطلاح " سه جانبه اجتماعی " ، یعنی :

– نمایندگان دولت که خود يك سرمایه دار عمده محسوب میشود و تا آنجا که ممکن است خواست ها و مطالبات کارگران را با تهدید و اخراج و دستگیری و زندان و شلاق و . . . پاسخ می دهد و سرکوب می کند. و در هر جا و هر مرحله با تمام از منافع کارفرماها و سرمایه دارن پشتیبانی میکند.

– نمایندگان کارفرمایان ، که تا سر حد توان می کوشند دستمزد های کمتری به کارگران پرداخت شود تا خود به سود های بیشتری دست یابند .

– و به اصطلاح نمایندگان کارگران – که از جانب خانه کارگر و کانون عالی شورا های اسلامی کار تعیین میشوند که تشکل هایی ضد کارگری و وابسته به سرمایه هستند – و در تحمیل حداقل دستمزد ، چندین برابر زیر خط فقر، به سرمایه داران – اعم از بخش های دولتی و خصوصی – یاری می رسانند .

سه گروهی که در این شورا برای تعیین دستمزد کارگران گرد هم می آیند هیچ کدام مدافع منافع و یا هم منفعت با کارگران نیستند . حتی اگر به جای نماینده خانه کارگر و شورای اسلامی کار ، نماینده ای به انتخاب کارگران در این شورا حضور داشته باشد، باز هم کاری از دست او بر نمی آید . چرا که دو رای نمایندگان دولت و کارفرمایان ، به يك رای این نماینده می چربد . بنابراین باید صراحتاً گفت که این شیوه ی تعیین دستمزد – " سه جانبه گرایی " – روشی است که همواره به ضرر کارگران تمام شده و تماماً در خدمت سرمایه داران و کارفرمایان خواهد بود .

ببینیم که " شورای عالی کار " در شرایط حاضر چگونه حد اقل دستمزد کارگران را محاسبه می کند و کارگران چه باید بکنند ؟ به کارگران گفته می شود که حد اقل دستمزد را همه ساله بر اساس نرخ تورم ، افزایش میدهند . اول اینکه هیچ گاه نرخ واقعی تورم از طریق ارگان ها و نهاد های وابسته به سرمایه (بانک مرکزی و یا مرکز آمار جمهوری اسلامی) اعلام نمی شود . در ثانی به فرض اعلام نرخ واقعی تورم ، باز هم تنها بخش کوچکی از حاصل کار و دسترنج کارگران به آنان پرداخت میشود. اما در همین روش استثمارگرانه افزایش دستمزد بر اساس نرخ تورم نیز ، تقلب ها و ریاکاری های عریضه ای صورت می گیرد که تنها به عنوان نمونه می توان به برخی از آن ها اشاره نمود . از جمله اینکه ؛ به عنوان مثال برای محاسبه نرخ تورم ، به جای در نظر گرفتن کالاهای اساسی و مورد نیاز کارگران و توده های مردم ، کالاهایی با درجه اهمیت کمتر را نیز در محاسبه دخیل می کنند (360 نوع کالا !) تا حتی المقدور نرخ تورم را پایین بیاورند. و اگر نرخ تورم به طور واقعی 40 درصد باشد ، نمایندگان سرمایه ، آن را 25 درصد اعلام میکنند و بر این اساس (مقدار 25 درصد) شورای عالی کار ، دستمزد را افزایش می دهد. حتی گاهی تورم را 29 درصد اعلام میکنند اما فقط 20 درصد به دستمزد کارگران می افزایند (مانند اسفند سال 87) . گاهی هم به جای اعلام تورم واقعی اعلام می کنند که تورم به نسبت سال قبل (30 درصد) کاهش یافته است و مثلاً به 15 درصد رسیده است (مثل اقدام آنان در اسفند ماه 88) تا موفق شوند دستمزد را تنها به اندازه ی بسیار کمتر از مقدار واقعی تورم افزایش دهند تا بدین ترتیب به تحمیل حداقل دستمزد به کارگران و کسب حداکثر سود به نفع سرمایه داران نایل گردند و آن را برای طبقه سرمایه دار – اعم از دولتی و خصوصی – متحقق کنند .

گاهی اوقات هم بحران های سرمایه داری را بهانه میکنند تا معضلات و درد و رنج آن را متوجه کارگران کنند و با انواع و اقسام بهانه ها و ترغیب ها ، مثل " خصوصی سازی " و " نوسازی " کارخانه ها و شرکت ها و تعدیل نیرو جهت بهره وری در کار (بخوان استثمار هر چه بیرحمانه تر و وحشیانه تر کارگران) و تهدید و اجرای اخراج و بیکارسازی و . . . دستمزد ها را کاهش می دهند و میزان سود خود را بالا و بالا تر می برند . چرا که برای طبقه سرمایه دار انچیزی که اهمیت دارد همانا انباشت و سود بیشتر و بیشتر است ، نه وضعیت زندگی کارگران و مشقات و رنج و تعب آنان .

همه ی اینها البته به خاطر این است که دستمزد کمتری به کارگران تعلق گیرد و سود بیشتری نصیب سرمایه داران شود . بنا براین انتظار دستمزدی متناسب با یک زندگی متعارف حتی ، از سرمایه داری و شورای عالی کار (بخوان شورای عالی سرمایه) داشتن به واقع انتظاری بیهوده و عبث خواهد بود .

لذا ما کارگران باید بدانیم جز با اتکا به آگاهی، اتحاد و تشکل های مستقل و کارگری خودمان راهی برای رسیدن به حقوق، خواست ها و مطالباتمان در همه عرصه ها وجود ندارد.

طبقه کارگر، همه ی ثروت و رفاه بشری را تولید می کند، اما از آن ها بی نصیب است. پس باید در تلاش و مبارزه خود به سمتی بروید که اساس این مناسبات و سیستم استثمارگرانه را بر هم بزنند. و در اصل دستمزد باید بر اساس ثروتی که آنان تولید می کنند محاسبه شود و نه فقط به عنوان بخشی بسیار اندک، از ارزش کاری که او مصرف میکند.

بنا بر این تشکل های امضا کننده ذیل اعلام میکنند که:

1- شورای عالی دستمزد بر اساس ماهیت اش و همینطور بنا به سابقه و عملکرد تا کنونی اش صرفا شورای عالی تشدید استثمار کارگران و حمایت عالی از منافع سرمایه داران بوده و هست.

2- تعیین دستمزد کارگران باید بر اساس نیازهای لازم برای حداقل های زندگی مرفه و انسانی توسط نمایندگان واقعی کارگران و از سوی تشکل های مستقل کارگری انجام گیرد.

3- حتما رقم رسمی و دولتی اعلام شده از سوی ارگانهای وابسته به حاکمیت سرمایه، برای خط فقر، مبلغ 900 هزار تومان درآمد در ماه برآورد و اعلام شده است. لذا اعلام حداقل دستمزد کمتر از 900 هزار تومان در سال 89، به منزله محکوم کردن کارگران به یک زندگی فلاکت بار و زیر خط فقر، توسط دولت و نهاد های حاکمیت سرمایه به صورت آشکار و رسمی می باشد. و در این صورت کارگران حق خود میدانند که به هرگونه دستمزد زیر خط فقر، عکس العمل مناسب و متحدی نشان دهند.

18 اسفند 88

- هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزیینات ساختمان

- کارگران فلزکار مکانیک

- شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری:

- کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری

- کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری

- جمع شورایی فعالین کارگری

تحولات جنبش کارگری؛ احضار، بازداشت، محاکمه، تجمع، اعتصاب

در ادامه عدم پرداخت حقوق و مزایای معوقه کارگران واحدهای مختلف صنعتی در اصفهان، کارگران دست به تحصن، اعتصاب و تجمع زده و همزمان دو فعال کارگری در تهران احضار و محاکمه شده و چندین تن از فعالان کارگری استان کردستان نیز، بدلیل فعالیتهای صنفی و اعتراضی، احضار و بازداشت شدند.

اصفهان

کارگران بخش گک سازی ذوب آهن اصفهان، در پی عدم دریافت ماهها دستمزد و مزایا یا هرگونه کمکی دیگر، دست به اعتصاب و تجمع مقابل دفتر کارخانه زدند که متعاقب این امر ریاست دولتی کارخانه، وعده پرداخت مساعده و بخشی از حقوق آنها را داد تا این تجمع خاتمه یابد.

همزمان بیست تن از کارگران معترض و اعتصابی شرکت احیاگستران اسپادان در ذوب آهن اصفهان به دادگاه احضار شدند.

به گزارش ارگان خبری فعالان حقوق بشر در ایران، و به نقل از شورای موقت کارگران ذوب آهن اصفهان، در ادامه فشارها به کارگران شرکت احیاگستران اسپادان در ذوب آهن اصفهان، بیش از بیست نفر از کارگران این شرکت به دادگاه زرین شهر احضار شدند، احضار این کارگران به شکایت کارخانه ذوب آهن اصفهان صورت گرفته است. کارخانه ذوب آهن در شکایت خود مدعی شده است که در اعتصابات کارگران این شرکت صدها میلیون تومان خسارت دیده است.

دلیل اعتصاب کارگران، اعتراض به عدم پرداخت ماهها حقوق و دستمزد خود اعلام شده بود.

کردستان

به گزارش سامانه خبری موکریان، طی روزهای اخیر نیز، سه فعال کارگری شهر بوکان توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند.

گفته می شود که این سه تن که عمر مینایی، هادی تنومند و کریم فاتحی نام دارند، در رابطه با مراسم روز جهانی زن و به اتهام عضویت در کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل های کارگری بازداشت گردیده اند.

تاکنون اتهام دقیق این فعالان کارگری از سوی منابع رسمی در بوکان اعلام نشده است.

همزمان محمود صالحی فعال کارگری شهر سقز نیز، در روزهای اخیر به اداره اطلاعات آن شهر احضار و در رابطه با بیانیه ای که به مناسبت روز جهانی زن صادر نموده بود، مورد بازجویی قرار گرفته است.

تهران

در تهران نیز، همایون جابری از اعضای سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران، روز سه شنبه هفته جاری به دادگاه انقلاب فراخوانده شد و مورد محاکمه قرار گرفت.

به گزارش سامانه خبری فعالین حقوق بشر و دموکراسی، همایون جابری ۳۳ ساله و از اعضای سندیکای شرکت اتوبوسرانی تهران و حومه، به شعبه ۱۴ دادگاه انقلاب تهران فراخوانده و توسط قاضی محمدی محاکمه شد.

جابری و وکیلش آقای خورشید، اتهامات نماینده دادستان اعم مبنی بر "اقدام علیه امنیت ملی و اقدام علیه نظام" را رد کردند.

این فعال سندیکائی، ساعاتی پیش از شروع مراسم گرامیداشت روز جهانی کارگر امسال، در خیابان توسط مامورین وزارت اطلاعات دستگیر و به زندان اوین منتقل شد و سه هفته در بازداشت بسر برد.

همزمان غلامرضا خانی عضو دیگر سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه نیز، شنبه دهم اسفند ماه بدلیل گرامیداشت روز جهانی کارگر به دادگاه فراخوانده شد ولی جلسه دادگاه او برای زمان نامشخصی به تعویق افتاد.

لازم به ذکر است هم اکنون منصور اسانلو رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد تهران و ابراهیم مددی عضو هیئت رئیسه آن سندیکا، در زندان بسر می برند.

قم

خبری کارگری از شهر قم نیز حکایت از آن دارد که کارگر جوانی در حین کار بر اثر سقوط از ساختمان و بدلیل عدم وجود ایمنی کار، جان باخت.

به گزارش ارگان خبری فعالان حقوق بشر، غروب ۱۹ اسفند ماه، کارگری به نام غلامرضا رضوند در حین کار در ساختمان در حال ساختی در منطقه ی شهرک قدس قم، بر اثر سقوط از ارتفاع شش متری دچار ضربه ی مغزی شد و علی رغم انتقال وی به بیمارستان جان باخت.

بازگشت سیا به دانشگاه های آمریکا

برگردان : م. مینایی

دیوید پرایس، انسان شناس آمریکایی، در شماره اخیر مجله **CounterPunch** ایجاد پست های آکادمیک از سوی محافل امنیتی آمریکا در بیست و دو دانشگاه آمریکا، در طی چهار سال گذشته را افشاء کرده است. نهادهای دولتی، از جمله سیا، اف بی آی، آژانس امنیت ملی، آژانس دفاع اطلاعاتی و امنیت کشور کمکهای مالی به ایجاد " مرکز جوامع اطلاعاتی برای ترجیحات اطلاعاتی" یا **ICCAES** - که ایسکی " **Icky**" تلفظ می شود، کرده اند. هدف **ICCAES** ایجاد برنامه دراز مدت سیستماتیک در دانشگاهها و کالج ها برای استخدام و به خدمت گرفتن نخبگان واجد شرایط برای آژانسها و مراکز (نهادهای اطلاعاتی) " و " توسعه (استخدام اطلاعاتی) کانالهای دانشجویی " است.

مهمان:

دیوید پرایس، عضو موسس شبکه انسان شناسان متعهد، که همین اواخر کتاب دشتنوشته های ضد- ضد شورش : یا یادداشت هایی پیرامون غیرنظامی کردن جامعه آمریکا از او منتشر شده، ضمناً پرفسور انسانشناسی در دانشگاه سنت مارتین در لوسی واشنگتن و نویسنده **جاسوسی انسان شناختی : بکارگیری و سوء استفاده از انسان شناسی آمریکایی در جنگ جهانی دوم و تهدید انسان شناسی : مک کارتیسم و نظارت اف بی آی بر انسانشناسان فعال**.

آمی گودمن: حالا برمی گردیم به افشاگری های اخیر در خصوص نقش سیا در حوزه های دانشگاهی سراسر کشور. در آخرین شماره مجله **CounterPunch** انسان شناس دیوید پرایس، ایجاد پست های آکادمیک از سوی محافل امنیتی آمریکا در بیست و دو دانشگاه آمریکا، در طی چهار سال گذشته را افشاء کرده است. . نهادهای دولتی، از جمله سیا، اف بی آی، آژانس امنیت ملی، آژانس دفاع اطلاعاتی و امنیت کشور کمکهای مالی به ایجاد " مرکز جوامع اطلاعاتی برای ترجیحات اطلاعاتی" یا **ICCAES** - که ایسکی " **Icky**" تلفظ می شود کرده اند. هدف **ICCAES** ایجاد برنامه دراز مدت سیستماتیک در دانشگاهها و کالج ها برای استخدام و به خدمت گرفتن نخبگان واجد شرایط برای آژانسها و مراکز (نهادهای اطلاعاتی) " و " توسعه (استخدام اطلاعاتی) کانالهای دانشجویی " است. دیوید پرایس این مقاله را برای خبرنامه CounterPunch تحت عنوان " کودتای خاموش: چگونه سیا مجدداً به محیط های دانشگاهی آمریکا بازمی گردد" نوشته است. دیوید پرایس، عضو موسس شبکه انسان شناسان متعهد، که همین اواخر کتاب **دشتنوشته های ضد- ضد شورش : یا یادداشت هایی پیرامون غیرنظامی کردن جامعه آمریکا** از او منتشر شده، ضمناً پرفسور انسانشناسی در دانشگاه سنت مارتین در لوسی واشنگتن و نویسنده **جاسوسی انسان شناختی : بکارگیری و سوء استفاده از انسان شناسی آمریکایی در جنگ جهانی دوم**.

پرفسور پرایس به شبکه " دمکراسی هم اکنون " خوش آمدید. بگوئید در دانشگاههای آمریکا چه می گذرد.

دیوید پرایس: صبح بخیر آمی.

[نامفهوم] میدونی که در واقع از بیست سال پیش اونو شروع کرده، از اون موقعی که دانشگاهها کم کم به سوی بنگاهی شدن تغییر مسیر دادند و به همین خاطر علایق و ترجیحات تحقیقاتی به جای اینکه از پرفسورها و استادان دانشگاه سرچشمه بگیرد از محافل خارج از دانشگاه هدایت می شد. بعد از یازده سپتامبر این دگرگونی بسیار شدیدتر شد. جنجال آفرینی های ی پرزیدنت بوش و اعضای کنگره و محافل اطلاعاتی در پنتاگون شروع شد. ادعا می کردند اگر رابطه محافل اطلاعاتی و آکادمیک بیشتر بود می شد از رخ دادن واقعه یازده سپتامبر جلوگیری کرد. در واقع جریان بعد از یازده سپتامبر پروژه های متعددی را به میان آورد. از جمله آنها **برنامه محققین اطلاعاتی پت رابرتز** (Intelligence Scholars Program) (Pat Roberts) و یا **برنامه محققین جوامع اطلاعاتی** (Intelligence Community Scholars Program) بود که بطور سری محققان را با محافل اطلاعاتی مرتبط نمود و پای آنها را به محیط های دانشگاهی باز کرد و برنامه هایی مثل **کنسرسیوم مینروا برای پنتاگون** (Minerva Consortium for the Pentagon) را به راه انداخت.

برنامه اخیر **ICCAE** از نظر تجاوزگری فوق العاده تعجب آورده. همچنانکه خودت هم گفتی حالا توی بیست و دو دانشگاه، این مراکز آشکارا ایجاد شده اند و اساتید با مجموعه متنوعی آژانس های اطلاعاتی همکاری می کنند. این اقدام برای افکار عمومی اینگونه توجیه می شود که گویی همکاری مراکز اطلاعاتی و امنیتی با نهادهای دانشگاهی و تحقیقاتی برای امنیت کشور مفید است و باعث ارتقای سطح آمادگی مامورین می شود. از اینرو نهادهای مثل آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، آژانس امنیت ملی، اف بی آی، امنیت کشور، و سایر نهادهای مربوطه شروع به رسوخ و نفوذ در مراکز دانشگاهی ما کرده و حضورشان لحظه به لحظه گسترده تر می شود.

آمی گودمن: واکنش دانشجویان و اساتید نسبت به برنامه **ICCAES** چیست؟

دیوید پرایس: میدونی که آگاهی از این موضوع خیلی جسته و گریخته است. یکی از کارهایی که من در مقاله منتشره در **CounterPunch** کردم صحبت در باره ایجاد مراکز **ICCAE** در حوزه های متعدد دانشگاهی بوده است. در ضمن به مدارک بسیار مهم و جالبی از دانشگاه واشنگتن دست پیدا کرده ام که نشان می دهند وقتی این برنامه ها در مرحله طرح و برنامه ریزی بودند مباحثات بسیاری در محافل داخلی دانشگاه بر سر آنها انجام گرفته است. من یادداشت ها و تذکریهایی از اعضای بخش انسان شناسی، مرکز مطالعات جنوب شرق آسیا، بنیاد مطالعات بین المللی، گروهی از کتابدارها، مطالعات آمریکای لاتین، مطالعات بین المللی مکتب جکسون در اختیار دارم که نشان می دهند مسئولین و روسای دانشکده ها با جزئیات کامل و شدت و حدت با این مسئله مخالفت کرده اند. مخالفت هایی که در آن به تاریخچه سیاه سازمان های اطلاعاتی منجمله آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) اشاره شده و در محافل داخلی بشدت در برابر ایجاد این نهادها ایستادگی شده است. اما در دانشگاه واشنگتن مثل سایر مراکز دانشگاهی دیگر این مخالفت ها از سوی مسئولین مربوطه و نهادهای دولتی نادیده گرفته شده و علیرغم اعتراضات اقدام به تاسیس مراکز اطلاعاتی شده است.

آمی گودمن: در پایان، در باره مک فیت (McFate) هم صحبت کن.

دیوید پرایس: مونتهگمری مک فیت؟

آمی گودمن: آره.

دیوید پرایس: مونتهگمری مک فیت یکی از انسان شناسان آمریکایی است که در چند برنامه تحقیقاتی با هدف کاربرد انسان شناسی در مسائل نظامی مشارکت دارد و مهمترین آنها ایجاد تیم های عملیات انسانی است. تیم های عملیات انسانی - برنامه ای که با استفاده از پیمانکاران و نفوذ دادن تیم های کاری از جمله دانشمندان علوم اجتماعی عمل می کند- در نظر دارند از انسان شناسان استفاده کنند، اما واقعیت این است که انسانشناسان به دلیل ملاحظات اخلاقی حاضر به همکاری با آنان نیستند و آنها از این بابت بشدت در محذور قرار دارند و از اینرو با استفاده از نیروهای نظامی به مراکز علمی نفوذ می کنند و هم اینک در افغانستان و عراق با استفاده از تفنگداران دریایی در برنامه های تجربی مشارکت دارند.

و همچنانکه می دانید، افکار عمومی را اینگونه توجیه می کنند که حضور تیم های کاربردی و تحقیقاتی باعث کاهش صدمات می شود. در این خصوص مک فیت این عبارت را بکار برده است: "فرشتگان نشسته بر شانه های فرماندهان منطقه نبرد". اما کاملاً مشخص است که کاسه ای زیر نیم کاسه است. معلوم است اهداف دیگری پیگیری می شود. می دانی که به این سادگی نیست که استادان در صحنه های جنگ حاضر باشند. این برنامه بسیار بحث انگیز است. دو ماه پیش انجمن انسانشناسان آمریکا گزارشی مفصل و دقیق در خصوص مشکلات مربوط به این تیم های کاربردی در یافت کرد و همانگونه که در جریان هستتید مجدداً با صدور بیانیه ای برنامه موجود را محکوم نمود.

آمی گودمن: خب دیوید پرایس عزیز، از اینکه وقتتان را در اختیار ما قرار دادید تشکر می کنم. می خواهیم دنباله این ماجرا را بگیریم.

معرفی "جریان کمونیست بین الملل"

Internationalist Communist Current

اساس نظرات

1- از جنگ اول جهانی سرمایه داری ان سیستم اجتماعی است که وارد دوران زوال خود شده است. این سیستم بشریت را دو بار در دایره بربریتی از بحران، جنگ جهانی، بازسازی و بحران دوباره فرو برد. از سالهای 80 سرمایه داری وارد آخرین مرحله خود یعنی مرحله گندیدگی شده است.

در مقابل این نزول تاریخی ناگزیر، فقط یک راه انتخاب برای بشریت بر جای میماند: انقلاب جهانی کمونیستی یا نابودی بشریت.

2- کمون پاریس در سال 1871 اولین تلاش پرلتاریا برای به سرانجام رساندن انقلاب در زمانی که شرایط برای انقلاب پرلتاری فراهم نبود میباشند. تحت آن شرایطی که ورود سرمایه داری به دوران زوالش باعث شده بود انقلاب اکتبر 1917 در کشور روسیه اولین گام را به سوی یک انقلاب جهانی کمونیستی واقعی برداشت. این انقلاب در میان یک موج انقلابی جهانی نقطه پایانی به جنگ امپریالیستی نهاد و چندین سال بعد از آن طول کشید.

شکست موج انقلابی بخصوص شکست آن در آلمان در سالهای 1919-23 انقلاب روسیه را به انزوا و تغییر هویت محکوم کرد. استالینیسیم محصول انقلاب روسیه نبود بلکه گورکن آن بود.

3- رژیم های دولتی که تحت نام سوسیالیسم یا کمونیسم در اتحاد شوروی و کشورهایی مثل کشورهای اروپای شرقی، کوبا و غیره تشکیل شدند چیزی بجز شکل بیرحمانه گرایش عمومی سرمایه داری به سوی سرمایه دولتی که خود مشخصه دوران زوال آن است نمی باشد.

4- از آغاز قرن بیستم همه جنگ ها، جنگ های امپریالیستی هستند و آنها بخشی از ستیز مرگ و زندگی میان دولتها، اعم از کوچک و بزرگ برای بچنگ آوردن و یا حفظ جاهایی در سطح جهانی می باشند.

این جنگها چیز دیگری برای بشریت نمی توانند به ارمغان بیاورند به جز مرگ و فساد. طبقه کارگر تنها با همبستگی بین المللی اش و مبارزه اش علیه بورژوازی در همه کشورها میتواند پاسخی به این جنگها بدهد

5- همه ایدئولوژی های ناسیونالیستی در باره استقلال ملی، حق خود مختاری خلق ها به هر بهانه ای که مطرح شوند اعم از قومی، تاریخی یا مذهبی برای کارگران سم واقعی محسوب میشوند. بدین طریق که با فراخواندن آنها در جانبداری این یا آن دسته بورژوازی، کارگران را به آن سمتی سوق میدهند که در مقابل یکدیگر بگرینند و یکدیگر را به قتل برسانند برای بلند پروازها و جنگهایی که استثمارکنندهایشان بر پا میدارند.

6- در دوران زوال سرمایه داری؛ پارلمان و انتخابات چیزی جز تغییر ظاهری نیست. هر گونه فراخوان برای شرکت در سیرک انتخابات پارلمانی؛ فقط دروغهایی را که این انتخابات را همچون انتخابات واقعی در مقابل استثمار شدگان جلوه میدهد؛ تقویت میسازد. "دمکراسی" شکل خاص ریاکارانه تسلط بورژوازی است و فرق اساسی با شکل های دیگر دیکتاتوری های سرمایه داری مثل استالینیسیم و فاشیسم ندارد.

7- تمام جناح های بورژوازی مرتجع هستند. همه به اصطلاح "احزاب کارگری" "سوسیالیستی" و احزاب "کمونیستی" (کمونیستهای سابق که هنوز خود را کمونیست می نامند) و همچنین سازمانهای چپ افراطی (طرفداران ترسکی، ما ئو، آنارشئیستهای رسمی) جناح چپ دستگاه سیاسی سرمایه را تشکیل میدهند. تمامی تاکتیکهای جنبه های خلفی، جنبه های ضد فاشیستی یا جنبه متحد که منافع پرولتاریا را با منافع یک فراکسیون از بورژوازی در هم آمیخته می کنند؛ فقط به خفه کردن و منحرف شدن مبارزه پرلتاریا منجر می گردند.

8- با وارد شدن سرمایه داری به دوران زوالش؛ اتحادیه ها در همه جا به سازمانهای انتظامی سرمایه داری در درون طبقه کارگر تبدیل

شده اند. اشکال سازمانهای جنبش اتحادیه ای، اعم از رسمی یا آنهایی که در حیطه کار فعال هستند و به کارگران نزدیک تر و بر عکس اتحادیه های رسمی رادیکالتر هستند؛ فقط در خدمت به نظم در آوردن و تخریب مبارزه طبقه کارگر هستند.

9- برای اینکه طبقه کارگر در انجام مبارزه اش بتواند موفق گردد؛ باید مبارزه اش را متشکل کند و خود توسعه و تشکل این مبارزه را از طریق تشکیل جلسات مستقل عمومی و کمیته هایی از نمایندگان که توسط این جلسات انتخاب می شوند و در هر لحظه قابل عزل می باشند به عهده بگیرد.

10- تروریسم به هیچ وجهی ابزار مبارزه طبقه کارگر نیست. آن بیان لایه های اجتماعی بدون آینده تاریخی و تبارز متلاشی شدن خرده بورژوازی می باشد هر چند که آن به طور مستقیم ناشی جنگ هایی که به طور دائم میان دولتها صورت میگیرد نیست ولی به هر صورت زمینه تغذیه برای بهره برداری بورژوازی را بوجود می آورد. به این دلیل که مبلغ عملیات گروه های مخفی کوچکی میباشد که کاملاً ضد آن خشونت طبقاتی است که از آگاهی و عمل سازمان یافته های پرولتاریا ناشی می شود.

11- طبقه کارگر تنها طبقه ای است که قادر است انقلاب کمونیستی را به سرانجام درستی برساند. او به خاطر مبارزه انقلابی اش ناچاراً به درگیری با دولت سرمایه داری کشیده می شود. برای اینکه سرمایه داری را نابود کند باید او همه دولتها را سرنگون کند و در سطح جهانی دیکتاتوری پرولتاریا را بنا نهد: قدرت بین المللی شورا های کارگری، که تمامی پرولتاریا در آن جمع شده اند.

12- دگرگونی کمونیستی جامعه بوسیله شوراهای کارگری به معنای "خودگردانی" و یا ملی کردن اقتصاد نیست. کمونیسم نابود کردن آگاهانه مناسبات جامعه سرمایه داری توسط طبقه کارگر را می طلبد: نابودی کار مزدی، تولید کالایی، مرزهای ملی. کمونیسم آن ساختمان جامعه جهانی را که همه فعالیت بر روی ارضای کامل احتیاجات بشری متمرکز باشد طلب می کند.

13- تشکیلات انقلابی سیاسی به عنوان عامل فعالی در روند عمومیت دادن آگاهی درون پرولتاریا، پیشاهنگ این طبقه را تشکیک میدهد. نقش او "سازماندهی کردن طبقه کارگر" و یا در "دست گرفتن قدرت" به نام او نیست. بلکه شرکت فعال در متحد کردن این مبارزه و شرکت به منظور اینکه کارگران خودشان کنترل بر مبارزه را در دست بگیرند و ترسیم سمت و سوی سیاسی انقلابی برای مبارزه پرولتاریا می باشد.

فعالیت ما:

1- روشن ساختن جنبه های سیاسی و تئوری از اهداف و ابزار مبارزه پرولتاریا و شرایط فوری و تاریخی آن.

2- مداخله متشکل و متمرکز در سطح بین المللی به منظور یاری رساندن به روندی که منجر به عمل انقلابی طبقه کارگر گردد.

3- تجدید سازمان انقلابیون برای بنای یک حزب جهانی کمونیستی واقعی که برای پرولتاریا ضروری است در سرنگونی تسلط سرمایه داری و به سوی یک جامعه کمونیستی.

سابقه سیاسی ما :

1- نقطه نظرات تشکیلات انقلابی و فعالیت آنها محصول تجربیات گذشته طبقه کارگر و درسهایی است که سازمانهای سیاسی از زمان بوجود آمدنشان از آن بیرون کشیده اند. بنابراین جریان بین المللی کمونیستی خود را به اتحادیه کمونیستهای مارکس و انگلس (1847-1852)، سه بین الملل (جمعیت بین المللی کارگران، 1864-1872، بین الملل سوسیالیستی، 1889-1914، بین الملل کمونیستی 1928-1919)، و فراکسیون های چپی که در سالهای 1920-1930 از درون انترناسیونال سومی که به بیراهه کشیده شده بود و خود را جدا کردند متعلق می داند (به طور خاص جناح چپ آلمان، هلند و ایتالیا)

زیرنویس:

decomposition گنبدیده گی

decline زوال

ایدلوزی جنبش ضد جهانی سازی دامی است برای طبقه کارگر

موفقیت فروم اجتماعی (ESF) در نوامبر گذشته در پاریس گسترش رشد نیروی جنبش ضد جهانی سازی را در خلال ده سال گذشته بعد از کمی شک و تردید برجسته نمود و بالاخر کمیت مخاطبین محدود (محدود در نوع نه در تنوع جغرافیایی بخصوص زیاد شدن مخاطبین بعد از جذب متفکرانی از درون دانشگاه و غیر دانشگاهی)

افزایش یافت وگویی سبقت را از ایدلوزی جاری ستاند. شهرت عمومی این جنبش به رادیکالیسم موجود در خلال تظاهرات سیاتل 1999 اوج برگزاری بازار جهانی (WTO) و پوشش خبری و چندین اتفاق پیش بینی نشده دیگر برمی گردد...

فروم اجتماعی جهانی (WSF) فرومی که توانست بازیگران اصلی اقتصادی در سه سال متوالی (2001، 2002/ 2003) در محل پورتو الگر (برزیل) شهری که سنبل شهروندان خود مدیریتی بنظر می رسد باشد به انجام رساند وهدفش جایگزینی با فروم اجتماعی داووس است.

از ان زمان تا بحال این موج رو به گسترش ادامه داشته است واین فروم اجتماعی جهانی (WSF بصورت محلی و منطقه ای و قاره ای در حال گسترش یافتن است (مثلاً ESF یکی از آنها وچند تای دیگر در افریقا) اجتماع دیگر آنها با انتشار زیادی روزنامه مجله و افزایش کنفرانس ها و تظاهرات در زانویه 2004 در دهلی برگزار گردید و ابهام زیادی ایجاد نموده است اما امروز بصورت واضح به سوالات این تجمع ممکن است بدون مواجه شدن با تفکر این موج جنبش ضد جهانی سازی این اندیشه را بارور ساخت که چگونه این جنبش ضد جهانی سازی به این سرعت و شتاب شکل گرفته است وچرایی هایی را که دنبال دارد از قبیل شدت بروز این حادثه با چنین سرعت و قدرت و شایعات زیاد و بالاتر از همه چرا حالا؟

جواب این سوال برای جنبش ضد جهانی سازی اگرچه جنبش آنها با چنین استقبالی روبرو می شود ساده است و جواب مشکلات جامعه بشری که با ان مواجهه شده است را در بر دارد. گفته می شود چگونه خبرگزاری هاورسانه ها که تحت حاکمیت جهانی سازی است این چنین حجیم این گفته ها و رفتار را تحت پوشش قرار میدهد. بلی! موفقیت این جنبش نشانی از احتیاجات واقعی است اما سود این احتیاجات نسبی چه گروهی می گردد ودر ثانی واقعا چه کسی از این جنبش نفع می برد ایا طبقه محروم (یعنی دهقانان فقیر زنان زندانیان کارگران وغیره) که ادعا می کند از ان دفاع می کند یا اینکه نظم موجود که منافع مالی را ارتقا می دهد؟

بهترین پاسخی که می شود به این سوال داد این است که باید نیاز ایدلوزیک سرمایه داری را بشکافیم حقیقت این است که طبقه حاکم برای به انحراف کشاندن آگاهی طبقاتی به دنبال بهترین راه است

اولین نقطه ای را که باید ملاحظه کنیم بحران اقتصادی است که از سال 1960 با ما همراه است اما در حال حاضر به نقطه ای رسیده است که بورژوازی مجبوراست انرا به زبان واقعی تری بیان کند از جمله. دروغ های بیشرمانه ای که رشد دو رقمی ازدهای آسیا (کره جنوبی تایوان و...) برای سلامت واستمرار سیستم سرمایه داری بعد از فروپاشی بلوک شرق که بیش از این دوام نیارود و آتش این ازدها که خاموش شد را مطرح می کرد و یاهمچنین بره های آسیا (اندونزی تایلند...) که میخواست راه توسعه اقتصادی آنها(ازدهای

اسیا) را ادامه دهد از خریدن باز ایستاد و دست گذاری برای طلبکارنش گشوده است را مطرح می کرد ویا با این دروغ که کشورهای جدید با اقتصاد جدید زاده می شوند ولی قانون بی رحم عرضه و تقاضا انبوهی از کالاها را در دست کمپانی ها وانهاد و این دروغ کمتر توانست پابگیرد..

امروزه مفهوم پس رفت چیزی که هر سرمایه ملی تقصیر انرا به گردن همسایه اش می اندازد خیلی به سر زبان ها افتاده و این واژه ثقل وضعیت اقتصادی را در مرکز سیستم سرمایه داری می پوشاند هم زمان از طرف دیگر مکررا به ما گفته می شود "کوشش کنید و کمربندها را سفت ببندید" تا به یک اقتصاد سالم برسیم این گفته ها نمی تواند دستیازی که بورژوازی بر علیه طبقه کارگر انجام می دهد را بپوشاند با سنگین شدن بحران گرفتن مطالبات سخت تر می شود و شایعات گسترش می یابد و برای حفظ منافع طبقه کارگر وحدت و باهم بودن بیشتر از گذشته لازم می شود.

چنین هجومی اگرچه عکس العمل طبقه کارگر را برمی انگیزاند اما این عکس العمل نسبت به کشورهای مختلف شکلهای گوناگون به خود میگیرد با این وجود این خود یک الگویی است که می تواند جنبش طبقه کارگر را بارورسازد و وضعیت آگاهی طبقاتی رادر درون عناصر طبقه کارگر شعله ور سازد رشد آگاهی در درون طبقه دیدنی نیست با این حال سوالات گوناگونی در حول حوش چرایی هجوم طبقه بورژوازی بر علیه طبقه کارگر را شکل می دهد ایجاد جنگ های بی پایان که هراز گاهی در یک منطقه از جهان به دلیل بحرانهای اقتصادی شعله ورمی گردد چنین سوالاتی شکل گیری مبارزات بر علیه این عناصر را بطور موثر مطرح می نماید که بسادگی سرنوشت مرگ و میر طبیعت بشری را بصورت سطحی توضیح دهد. این سوالات در این سطح هم هنوز در مرحله جنینی است و راه طولانی لازم است تا حاکمیت سیستم سرمایه داری مورد تهدید قرارگیرد با این حال این سوالات در این سطح هر چند ساده به عهده طبقه حاکمه که در مرکز توجه ایده لوزی جنبش ضد جهانی سازی قرار دارد گذاشته شده که به ایجاد اوهام بپردازد تا مبادا با پیچیده تر شدن سوالها حرقه آگاهی ایجاد گردد. چنین ترکیبی واکنش طبقه حاکمه بر علیه شکل گیری آگاهی طبقاتی می باشد. ما باید بخاطر داشته باشیم بعد از فروپاشی بلوک شرق معروف به رژیم های سوسیالیست که مرکز توجه بود مکررا این مسئله تکرار میگشت " کمونیست مرد زنده باد لیبرالیسم " برجسته کردن ونسبت دادن فقر و جنگ به بر خورد این دو قطب جهانی و اینکه جهان بد مرد و جهان خوب ماند اما این جهان خوب که می توانست بقا یابد و امکان وجود می داشت چیزی نبود جزء همان لیبرال دموکراسی که الهام دهنده صلح و خوشبختی است ولی درواقع منشاء تمام فقر و جنگ است

مدت زیادی از فروپاشی امپریالیسم شیطان (لصطلاحی که ریگان ریس جمهور وقت امریکا درمورد روسیه بکار می برد) نگذشته بود که قهرمان پیروز دنیای جدید چهره کریه خودش را یعنی پیش قراول جنگ و فقر نمایان ساخت در زمانی کمتر از ده سال با تولد جنبش ضد جهانی سازی با شعار جهانی دیگر باید لیبرالیسم جدید جهانی را به چالش کشید. لیبرالیسم جهانی پیش بینی کرده بود که بحرانهای سیکلی در دراز مدت تاثیر گذار بر آگاهی های طبقاتی خواهد بود و دود غلیظی که بر آگاهی های طبقاتی سایه افکنده است بصورتی که جهان موجود را از منظر طبقه حاکمه بنگرد در دراز مدت ناپدید خواهد شد و طبقه کارگر به این حقیقت دست خواهد یافت که دنیای دیگری بدون سلطه سرمایه داری امکان وجود خواهد داشت رشد فکری و آگاهی های طبقه کارگر سوالاتی را موجب خواهد شد از جمله اینکه :

1 - واقعیت وضعیت جهان چیست ؟

2 - منظر برون رفت از ان

3 - چگونگی رسیدن به این منظر

این سه سوال مرکز توجه جنبش کارگری از سر آغاز بوده است. طبقه کارگر قادر است که علت اساسی که متضمن این وضعیت است را بفهمد زیرا که از یک منظر می توان به جهانی دیگر که از طریق قانون انقلابی بوسیله خود طبقه امکان پذیر است دست یافت طبقه کارگر قادر است با مجهز نمودن خود جهت سرنگونی سرمایه داری و ایجاد ساختار کمونیستی بکوشد.

تجربه بما می آموزد که ما نباید توانستن فهم بورژوازی از مسیر پروسه رشد آگاهی طبقاتی که چگونه شکل می گیرد و خطرات تاریخی که در بر دارد غافل باشیم. و این چرایی (علیرغم ظاهر گوناگونی) که ایدولوژی جهانی دیگر باید بر اساس این سه مطلب استوار است.

1 - واقعیت جهان امروز بسرعت اشکار می کند که ایدولوژی جهان دیگر باید (جنبش ضد جهانی سازی) جزئی از ایدولوژی گنج کننده بورژوازی است و با دروغ سرمایه داری در باری چگونگی وضعیت اقتصادیش شریک می باشد برای جنبش ضد جهانی سازی از جمله انارشیست ها و چپ ها واقعیت بحران سیستم سرمایه داری پنهان شده در زیر یکسری چانه زنی و اعتماد سازی است در حالیکه تمام نقاط جهان ما از بلایای بحران اقتصادی تجزیه می گردد ولی تمام مصائب را بر سر شرکت های چند ملیت می اندازند. وقتیکه فقر حتی در مرکز صنعتی ترین کشورها در حال گسترش است علت رابر سر شرکت های چند ملیتی که برای سود حرص می زنند می اندازند یا آنکه جهان ما برای همه سرمایه بی پایانی دارد اگر چند اقلیت بی رحم انرا تصاحب نکنند همه چیز حل می شود اگر ما تکامل و وضعیت جهان موجود را بفهمیم یعنی بحران را یک عنصر انتقادی از این طرح بهم پیوسته لاپوشانی شده است بحران قطعی سرمایه داری که منشا فساد سیستم سرمایه داری است

برای حاکمیت سرمایه داری فنا ناپذیری سیستم سرمایه که روزی باید از صحنه تاریخی حذف شود موضوع خیلی مهمی است که باید نقدش از دید طبقه کارگر مصون بماند این چیزی است که سرمایه می کوشد انجام دهد بحران اقتصادیش را با این سخنان که روزگار خوشی منتظر ماست را ناچیز بشمارد معجزا هر چه بیشتر با این گفته ها نوید خوبی می دهند وضعیت بدتری نصیب ما می شود سرمایه داری کوشش می کند دروغ های گذشته را با اینکه جهانی دیگر ممکن است دوباره بپرواند.

اگرچه شعار جهانی دیگر باید نتواند جنبش ضد جهانی سازی را با چنین شعارهایی از این قبیل از این مهلکه برهاند.

2 - هر قسمی از این جنبش نقد ویژه خودش را با گوناگونی متفاوت با قسمت های دیگر که ممکن است رنگ امیزی شده باشد (مانند محیط زیست یا تئوری اقتصادی یا فرهنگ و غذا یا گرایشات سکسی و لیستی بی انتها) را با جهان امروز دارد این موضوعات نه فقط نقد بلکه راه برون رفت از انهم ارائه می دهد. بهمین دلیل است که شعار جهانی دیگر باید به این سرعت عمومیت پیدامی کند جهانی خودگردان در درون سیستم سرمایه جهانی بدون کمبود غذا و غیره ...

البته برای حاکمیت سرمایه این گونه شعارها اگرچه شعارها خیلی فریبنده باشد هیچگونه خطری به سیستم سرمایه وارد نخواهد کرد. در حقیقت این یکی می تواند طبقه کارگر را با راه حلی ارایش شده در سیستم بیمار سرمایه غوطه ور سازد تنها منظر طبقه کارگراست که می تواند به این وحشیگری و فقر خاتمه دهد و مسبب اصلی سرنگونی سرمایه در حال نزع باشد.

3 - سومین موضوع جنبش ضد جهانی سازی از دو موضوع قبلی ناشی می شود بعد از مخفی نمودن دلیل فروپاشی در جامعه سرمایه داری و پنهان نمودن اینکه تنها طبقه کارگر می تواند این سیستم را نابود سازد چیزی که باقی می ماند که این مطلب را اشاء دهد : شورش های وسیع در کشورهای جهان سوم یا حتی جنبش هایی که بر له فساد در اروپا مبارزه می کنند جنبش ضد جهانی سازی این کار را می تواند به انجام رسانند. ظاهرا اگرچه این شورش ها واکنشی به بدبختی که نسبب بشریت گردیده است اما

هیچکدام از اینها نمیتواند ان نظمی که سیستم سرمایه برقرار نموده و از انجا هجومش را آغاز کرده خللی وارد سازد تاریخ یکصد پنجاه سال جنبش کارگری به ما نشان داده تنها نیرویی که قادر است این جامعه را تغییر دهد جنبش کارگری است او نه فقط تنها طبقه ایی است که می تواند برعلیه سرمایه داری بپاخیزد بلکه تنها طبقه ایی است که کلید فارغ شدن براین سیستم را در دست دارد برای به انجام رساندن این امر او باید خود مختار با اتحاد جهانی و مستقل از سایر طبقات عمل کند بورژوازی بخوبی این را می داند از اینرو با درهم آمیزی مبارزات خرده بورژوازی در غالب های گوناگون با جنبش کارگری می خواهد در مرحله اول از هدف اوکه همانا سرنوشتی سرمایه داری است جلو گیری کند و دوما از رشد و توسعه آگاهی های طبقاتی ا و رمانع شود .

این نوع پیچیدگی که برای بورژوازی هم نسبتا جدید می باشد در پاسخ به این خطر می باشد . طبقه کارگر از پتانسیل و ظرفیت سرنوشتی سرمایه داری از دوره نزول این سیستم در اوایل قرن 20 برخوردار است طبقه حاکمه بعداز جنگ اول جهانی و بدنبال ان انقلاب اکتبر 1917 سپس با موج انقلابی که قدرت سرمایه را برای چندین سال از سال 1919 در المان تا 1927 در چین مورد تهدید قرار داد این خطر را فهمیده است بنا بر این سرمایه تا 1990 منتظر نمی ماند و برنامه اش را تمام شده تلقی نمی کند طبقه کارگر به مدت یک قرن است که در معرض حملات ایدئولوژیک بصورت طبیعت واقعی بحران در اندیشه کمونیسم و پتانسیل مبارزه طبقاتی بوده است موج جنبش ضد جهانی سازی هم بدون مقدمه نمی تواند در اندیشه تاریخی سرمایه داری نباشد اگرچه این حقیقت طبقه حاکمه را بران داشت که با برخورد با طبقه کارگر در سطح ایدئولوژیک از یک پیچیدگی خاصی تبعیت نما ید.

بورژوازی به ایدئولوژی ارایش شده محتاج است

همانند مفسرین ورزشی شبیه به اینکه مگویند: " شما تیم برنده را نمی توانی تغییر بدی " اساسا همان مشکل پیچیده ای است که بورژوازی بکار می برد که طبقه کارگر نتواند آگاهی انقلابی اش را رشد و تغییر دهد. از اینرو زمانیکه مجبوره پاسخگوی سوالات آنها هستند همانگونه که در بالا مشاهده شد تغییر پذیر نمی باشد. بصورت سنتی این احزاب چپ (استالینیست و سوسیال دموکرات) همانند یک ماشین وظیفه اشان پنهان نمودن تاریخ ورشکستگی مدل تولید سرمایه داری است و یا ارائه دادن راه کار غلط و به انحراف کشاندن چشم انداز مبارزاتی طبقه کارگری باشند.

ایدئولوژی این احزاب بعد از 1960 با آغاز بحران جدید سرمایه داری و ظهور مجدد طبقه کارگر بعد از چهار ده از انقلاب اکتبر (اعتصاب بزرگ ماه مه 1969 فرانسه "پاپیز داغ 1969 در ایتالیا وغیره) و در برخورد با خیزش تند مبارزاتی طبقه کارگر بوشش را از دست داد چپ این ایده را ترویج میداد که دولت جایگزین می تواند پاسخگوی عروج طبقه کارگر باشد. یکی از شقوقی که این دولت جایگزین می توانست بیان کند این بود که دولت ها باید نقش بزرگتری در اقتصاد ایفا نمایند چیزیکه بعد از پایان جنگ دوم جهانی و دوران نوسازی با بحران تکانه 1967 تشدید شد احزاب چپ از طبقه کارگر می خواستند معتدل باشند یا حتی در بعضی مواقع جلوی مبارزاتی آنها را سد میکردند که تغییرات از درون صندوق انتخابات و به صحنه آمدن دولت های چپ که منافع کارگران را تامین می کند صورت گیرد. از ان زمان چپ (بویزه سوسیال دموکرات و یا کمونیست های مثل کشور فرانسه) در چندین دولت هایی نه فقط بمنظور دفاع از کارگران بلکه با کنترل بحران و با حمله به سطح معیشت طبقه کارگر شرکت کرد بیش از این فروپاشی بلوک شرق که بنام رژیم های سوسیالیستی خوانده می شد در پایان 1980 اعتبار این احزاب کمونیست که از ان رژیم ها دفاع می کردند بر باد رفت واز نفوذ آنها در بین اکثریت طبقه کارگر محروم ماند با عمیق شدن بحران سرمایه داری طبقه کارگر به صحنه مبارزاتی کشیده می شود ودر همان زمان بازتاب این اندیشه که واقعیت جامعه بر چه چیزی استوار است در درون طبقه گسترش می یابد. احزابی که بصورت سنتی از منافع سرمایه داری به طرفداری از طبقه کارگر دفاع می کردند بطور جدی بی اعتبار می شوند و این چیزی است که نقش آنها را در ادامه راه گذشته دشوار می سازد. به خاطر این موضوع است که دیگر آنها نمی توانند در خط مقدم با مطالبات کارگری مانور و پاسخ دهند. بنابراین جنبش ضد جهانی سازی در پرتو و اقتباس همان ترمی است که از احزاب چپ مایه گرفته است. اگرچه احزاب سنتی با نقد توأم با احتیاط بدعت آموزی هایش (2) را در آینده بی اعتبار سازد اما نمی تواند واقعیت این موضوع که احزاب چپ (بویزه احزاب کمونیست) نسبت به جنبش ضد جهانی سازی در ابتدا راه هستند کتمان کند.

نقاط برجسته مشترک در ابهام افروزی بین چپ قدیمی و این جنبش ضد جهانی سازی را میشود با تعریف مرکزی زیر مشاهده کرد.

چگونه چهره قدیمی را باید اراست

برای فهم جاری موضوع اصلی جنبش ضد جهانی سازی ما بر اساس نوشته های اتک (3) (attac) که بعنوان اصلی ترین تئوری پرداز این جنبش می باشد میپردازیم

این سازمان (attac رسما در جون 1998 بعداز موج فزاینده ای از تماس هایی مکرری که در رابطه با مقاله اگنشو رمنت (Ignacio Ramonet) در دسامبر 1997 در روزنامه لوموند دیپلماتیک منتشر شد شکل گرفت. نشانه موفقیت اتک را در عضویت بیش از 30000 نفر در پایان سال 2000 از میان 1000 سازمان (اتحادیه ها - گروه انجمن ها - اتحاد نمایندگان انجمن های محلی) بیش صد نفر از اعضای پارلمان فرانسه گروه زیادی از کارمندان ایا لت ها مخصوصا معلمین و تعدادی زیادی دیپلمات و هنرمند و گروه های مشهور در 250 کمیته محلی می باشد می توان دانست . این سازمان قدرتمند از لحاظ ایدئولوژیک بدور ایده (Tobin tax) ایجاد شد کسی که شهرتش مرهون برنده شدن در جایزه نوبل اقتصادی است بنام جمیز تابان است . تابان پیشنهاد می کند که 5% از معاملات مالی مالیات اخذ و به تصویب و شامل اینگونه معاملات گردد که بتوان از افزایش احتکار جلوگیری کرد مطابق گفته " اتک " از این مالیات اندوخته و جمع اوری شده میتواند در رشد و توسعه کشور های فقیر (4) کمک کرد . چرا از اینگونه مالیات ها ؟ بدین منظور که با سود نهفته در معاملات مالی مقابله به مثل شود (حداقل تناقض این گفته پنهان نمودن سود در معاملات ما لی است) این سمبل اقتصادی جنبش جهانی سازی است که به اختصار می خواهد ثروتمندان را ثروتمندتر و فقرا را فقیرتر کند.

نقطه حرکت برای انالیز نمودن اتک از جامعه حاضر بدین قرار است که بازار مالی اقتصاد جهانی را نا امن و جامعه را نابرابر می کند این گره گاهی است که شانس مردم رادر شکل دهی به موسسات دموکراتیک و اقتدار کشورها را در تصدی سود عمومی کاهش می دهد و جانشین این تفکر منطقی خشک می شود که تنها سود کمپانی های فرا ملیتی و بازار مالی (5) . را بیان می کند.

چه ! مطابق به گفته اتک علت رنق اقتصادی است ؟ و بعد ما جواب های بعدی را می یابیم " یکی از حقیقت های برجسته در اواخر قرن بیستم قدرت و رشد سرمایه مالی در اقتصاد جهانی هستیم این پروسه ای است که رشد سرمایه مالی در اقتصاد جهانی سازی را از انتخاب سیاسی سران G7 منتج و اعمال می کند" بعد در ادامه توضیحات این تغییر را در اواخر قرن بیستم بیان می کند که : " در چهار چوب توافق فورديست ((6) که تا اواخر سال 1970 انجام می گرفت رهبران با مزد بگیران به توافق رسیدن که افزایش بارآوری در درون شرکت را به شراکت بگذارند چیزی که ارزش افزوده شراکت را حفظ و ممکن می ساخت یعنی همکاری در افزایش سود بین سه نفر در درون شرکت ظاهر شدن سرمایه سهامی یعنی پایان این رژیم سنتی که جای خودش را به یک مدل جدید سهامی داد چیزی که برتری مطلق را به اندوخته مالی می داد به دیگر سخن سرمایه خود شرکت . هدف اولیه کمپانی ها پیش از این بر روی بورس سهام که ارزش سهام را بوجود می آورد لحاظ می شد به سخن دیگر ارزش سهام را ترفیع می داد حین ایجاد افزایش ارزش اضافه ثروت سهام داران نیز افزایش

می یافت مطابق گفته جنبش ضد جهانی سازی انتخاب جدید G7 مسبب دگرگونی در تجارت هم هست. کمپانی های چند ملیتی و شرکت های بزرگ مالی بیش از این سودی از تولیدات کالایی عایدشان نخواهد شد و بنابراین بر روی کمپانی ها فشار می آورند که تا حداکثر امکان سهام را در تولیدات سرمایه ای هزینه کنند که در برگشت به دوره ای بعدی طولانی تر گردد.

بشتر از این با نقل قول کردن از جنبش ضد جهانی سازی احتیاجی نیست از این چیز های که ما نمایش دادیم سه چیز بصورت واضح مبرهن است :

این جنبش چیز جدیدی اختراع نکرده است

طبیعت این ایدولوژی ماهیتا بورژوازی است

ایده ای که بوسیله جنبش ضد جهانی سازی پرخش افتاده خطری است برای طبقه کارگر

ظاهرا شرکت های فرا ملتی امروز استقلالشان را از قدرت کشوری جدا نموده اند و شبیه به، شرکت های چند ملیتی است که در گذشته احزاب چپ به همان دلیل در سالهای 1970 به آنها حمله می کردند در واقعیت هرچه آنها را بنامیم فراملیتی یا چند ملیتی دارای ملیتی هستند که حداکثر سهام دارانش دارا هستند در حقیقت شرکت های چند ملیتی کمپانی های بزرگی هستند از آن کشورهای قدرتمند که اولین و مهمترین آن ایلات متحده امریکا است و اینها ابزار آن کشورها هستند سیاست امپریالیستی با سلاح نظامی و دیپلماتیک و این یا آن شرکت ملی (شبیه شرکتی که به جمهوری موز خوانده می شود) مطیع این یا آن شرکت بزرگ چند ملیتی هستند این چیزی نیست مگر استیلای قدرت های بزرگ که این چند ملیتی ها بر اساس آن استوار می باشند. قبلا در خلال سالهای 1970 مطالبات چپ بمنظور ختنی نمودن این غولهای عظیم در شرکت دادن کشورهای دیگر در درون این کمپانی ها و بمنظور دریافت سهم خوب از آن ثروتی که تولید می کنند می بود.

در این سطح آنک وکو مطلقا چیز جدیدی را کشف نکرده اند. و ما باید بطور زرفی این دروغ طبیعی را که دولت ها ابزاری نیستند که از سود در برابر استثمار دفاع کنند را برجسته سازیم. و برعکس دولت ها ابزاری هستند در سرپا نگهداشتن این نظم برای دست یابی به سود بیشتر برای طبقه حاکمه و استثمار طبقه مزدبگیر. در بهترین حالت و بهتراست که فرض کنیم قانونی است که دولت در بعضی مواقع برای نگهداشتن نظم موجود مخالف اجرایش به وسیله طبقه حاکمه است.

چنانچه اتفاقی در این آغاز دوره ای سرمایه رخ داد که دولت انگلیس قانونی به تصویب رساند که استثمار اجباری و کارکودکان در بعضی موارد را محدود میکند. اگرچه بعضی از سرمایه داران برای سود انرا مضر می دانند اندازه نگهداشتن نظم و اعتدال است که قدرت طبقه کارگر که منبع درآمد تمام سرمایه داری است تا به سن بزرگ سالی نرسد یک توده ویرانگر نیست مشابها وقتی دولت نازی یک قسمت معینی از طبقه حاکمه را مورد آزار اذیت قرار داد (بطور مشخص بورژوازی یهود) قطعا دفاع از منافع طبقه استثمار شونده نیست.

دولت رفاه هم بر اساس این افسانه بوجود آمد که بگذار طبقه استثمار شونده جاودانگی استثمار سرمایه داری و قانون بورژوازی را قبول کند. وقتیکه سلامت سرمایه رو به نقصان می گذارد دولت رفاه "چپ یا راست" صورت حقیقی خودش را نمایش می دهد ثابت نگهداشتن دستمزد ها کم کردن بودجه اجتماعی تحلیل بردن سلامتی وکاستن مزد بی کاری و اعانه و حقوق بازنشستگی. و وقتیکه طبقه کارگر از چنین قربانی شدنی امتناع می کند البته این دولت است که با زبان چماق وگازاشگ اور و دستگیری واگر اینها موثر نی افتاد با گلوله برای آنها دلیل می آورد.

جنبش ضد جهانی سازی در بهترین رسوم چپ کلاسیک این عقیده را رسوخ می دهد که دولت می تواند در برابر ستم شرکت های چند ملیتی از محرومان حمایت کند در این حالت ما می توانیم سرمایه داری خوب در برابر سرمایه داری بعد داشته باشیم

کشف آنک با تمام صحبت هایش در باره سهام دار وگروگذار این است که هدف اصلی سرمایه داری و حقیت این امر که چگونه سرمایه داری بوجود آمد ایجادسود است کاریکاتو مسخره ای از این عقیده که سرمایه داری سرمایه گذاری میکند که سود طولانی مدتی بدست بیآور .

باتوجه به این اندیشه سخت فرض بوجود آمدن احتکارا در سرمایه مالی جهانی که انهم درجمع سران G7 یا به قدرت رسیدن رونالد ریگان یامارگرت تاچر است می داند . قدمت، احتکار به همان اندازه سرمایه داری است

مارکس در قرن 19 خاطر نشان کرد وقتی که بحران جدید سرمایه داری با اضافه تولید مواجهه می شود سرمایه داری برای حفظ ارزش اضافه که دارا است و حتی ارزش سرمایه اولیه برای پر بار ساختن سرمایه اش دست به احتکار می زند. بورژوازی بصورت پراگماتیسم این را فهمیده است اگر بازار به نقطه اشباع برسد کالایی که ابوسلیله ماشینی که خریده است تولیدکرده است بدون فروش باقی خواهد ماند. این چیزیکه مارکس خاطر نشان می کند بحران تجارت ناشی از احتکار می باشد احتکار علامت اولیه بحران تجارت است. و بدین طریق جنبش احتکاری که اینروزها شاهدش هستیم نتیجه این گروه سرمایه داری یا سرمایه داری که فاقد احساس مدنیت است نمی باشد بلکه روندی است در بحران عمومی سرمایه داری .

در زیر لوای مسخره و حماقت انالیز علمی متخصصین ضد جهانی سازی یک عقیده ای در میان مدافعان سیستم سرمایه داری از قدیم الایام وجود داشته است که طبقه کارگر را از چشم انداز انقلابی خودش دور نگهدارد در اواسط قرن 19خرده بورژوازی سوسیالیست پرودن کوشش نمود که بمنظور ترویج نمودن تعاونی ها و معاملات منصفانه در سرمایه داری تمایزی بین سرمایه خوب و سرمایه بد ایجاد کند .

بعدا تئوریسن معروف جریان رفرمیستی در درون جنبش طبقه کارگر برنشتین کوشش نمود که چنین بقبولاند که سرمایه داری می تواند منافع طبقه استثمار شده را تا مادامی که از طرف طبقه کارگر به ان فشار می آورد در چارچوب ان سیستم مثل پارلمان حفظ کند. وهدف طبقه کارگر و کوشش اومتضمن پیروزی سرمایه داری خوب در برابر سرمایه داری بد است که با خود خواهی و نزدیک بینی اش مخالف توسعه و تکامل اقتصاد سرمایه داری است.

امروزه آنک و دوستانش پیشنهاد می کنند به دوران توافق فوردیسم که ظاهرادر دوره ای که این خوی حیوانی سرمایه مالی وجود نداشته است برگردند. جاییکه ارزش سودها از طریق شراکت سهامی بین کارگر و سرمایه دارها افزایش می یابد. پس ترند جهانی دیگر باید این همکاری و انتخاب را درسیستم سرمایه با این اوهام می آمیزد .

1- با بوجود آوردن این اعتماد که سرمایه داری در هجومش بر علیه طبقه کارگر عقب نشینی خواهد نمود در صورتی که بحران سرمایه داری از این واقعیت سر چشمه می گیرد که این سیستم توانایی عبور و در آمدن از این بحران را ندارد

2- با دلالت ضمنی به این مطلب که مصالحی بین سرمایه وکار موجود است.

بطور خلاصه از کارگران خواسته می شود که با نحوه تولید سیستم سرمایه داری نچنگید چیزی که منشاءاستثمار بدبختی ودرنده خوبی که دنیای امروز را فراگرفته است و بمنظور منصرف نمودن ازتلاش های خویش از دست یابی به منافع طبقاتی مشترک باز ماند و ازسیستمی همانند سیستم سرمایه که دوباره سازی شده و مهلک است حمایت کنند در حال حاضر برای رهایی از شکایت جنبش ضد جهانی سازی زمینه ای بس وسیع برای مداخله نمودن بمنظور جنگیدن با این ایده خطرناک وجود دارد حداقل از ان عناصر طبقه کارگر کسانیکه این واقعیت را دریافت نموده اند که تنها اثر ناتیبو موجود در جهان امروز کمونیست است و انهم در خلال مخالفان ثابت قدم به بورژوازی و تمام ایده لوزی هایش از جمله جنبش ضد جهانی سازی که اخیرا مطرح شده است و باید بصورت پرحراتی با این جریانات از جمله سوسیال دموکراسی و استالینیسم مبارزه کرد امکان پذیر است .

ترجمه از، م. الوند

از سایت جریان کمونیست بین الملل

26 مهرماه 1385